

نشریه انجمن نجات

بهمن و اسفند ۱۴۰۰

خون دل ها خورده ایم

ما برای آن که ایران خانه خوبان شود







عنوان	فهرست مطالب	صفحه
به بهانه روز مادر		۴
اولین سالگرد درگذشت آقای غلامرضا بهروزی		۵
نمی توانستم بی تفاوت باشم.		۶
روایتی نو از درون فرقه رجوی		۷
شیوه های اخاذی در سازمان مجاهدین خلق		۸
پولشویی با پوشش همیاری		۹
خشونت علیه زنان در فرقه رجوی		۱۱
تمام اصول حقوق بشری را نقض کردند.		۱۲
بحران روحی در مریم رجوی		۱۳
خانواده کانون عشق است.		۱۵
اردوگاه مرگ تدریجی		۱۷
زندان ابد با اعمال شاقه		۱۸
معنی موبایل در فرقه مجاهدین خلق		۱۹
رجوی زندگی را از ما گرفت.		۲۱
هر آن چیزی که می درخشد، الزاماً آن چیزی نیست که ما به دنبال آن هستیم.		۲۴
دست های خالی پس از سال ها بیگاری		۲۵
دانشجوی داروسازی را از درس و زندگی بریدند.		۲۶
دانش آموزانی که به دستور مسعود رجوی در دام عملیات مسلحانه افتادند.		۲۷
کانون های شورشی		۳۰
روایت کودک سربازان سابق در سازمان مجاهدین خلق به زبان خودشان		۳۴
فرقه رجوی از ترور تا قاچاق انسان، اسلحه و مواد مخدر		۳۷
جنایت و سنگدلی رجوی را نمی بخشم.		۳۷
"راه و رسم" رجوی ها		۳۸
اعتماد به نفس و قدرت بیان		۴۱
خانواده بزرگ نجات و تحولات سال ۱۴۰۰		۴۳

به بهانه روز مادر

"مادر" واژه ایست که هیچوقت تکراری نخواهد شد.



خاطره ی همه مادران چشم انتظاری که بدون ملاقات با فرزندانشان آسمانی شدند را ارج می نهیم و با نثار فاتحه ای به روح پاکشان، یادشان را گرمی می داریم.

همچنین یاد می کنیم از مرحومه گل قزخلی (مادر حبیب اله قاسمی) که در فراغ فرزند اسیرش، به تازگی با دنیای فانی وداع گفت.

یادمان نرفته بی شمار مادرانی بودند که برای یک لحظه دیدار با فرزندشان، روزها و حتی ماه ها پشت حصارهای پادگان مخوف اشرف و اردوگاه لیبرتی در عراق انتظار کشیدند و با تمام توان نام فرزند خود را فریاد زدند، ولی دریغ از ذره ای انسانیت از سوی سران جنایتکار فرقه رجوی که تمام این مادران را از حق ابتدایی انسانی خود محروم کردند و جواب آن ها را با سنگ و قطعات برش خورده تیز میلگرد دادند.

باعث تأسف و خجالت است که سیاستمداران غربی و ارگان های بین المللی و حقوق بشری، علی رغم شعارهای تو خالی صیانت از حقوق بشر، چشم بر جنایت های فرقه رجوی بسته و حاضر نیستند حتی یک بار پای درد دل خانواده های چشم انتظار بنشینند.

ضمن گرامیداشت روز مادر، خاطرنشان می سازیم که دول خارجی و به طور خاص دولت مردان آلبانیایی که میزبان این فرقه جهنمی هستند بهتر است بین سران ظالم فرقه رجوی و مادران و پدران مظلوم چشم انتظار عادلانه رفتار نمایند.

انجمن نجات - مرکز زنجان

چهارشنبه ۲۹ بهمن ۱۴۰۰

اولین سالگرد درگذشت آقای غلامرضا بهروزی

مسئول انجمن نجات استان خراسان رضوی

مرحوم بهروزی در آبان ماه ۱۳۶۹ وارد سازمان مجاهدین خلق در عراق شد و در ششم تیر ماه ۱۳۸۴ از این سازمان جدا گردید. وی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به دلیل تبلیغات پرجاذبه‌ی این سازمان و شعارها و وعده‌های دروغین آن، در حالی که فقط ۱۷ سال داشت، هوادار سازمان گردید و نهایتاً بعد از چند سال با فریب و نیرنگ به پادگان اشرف در عراق برده شد.

در زمان سقوط صدام حسین مرحوم بهروزی در منطقه‌ی جلولا و خانقین بود. او بعد از آن شاهد بود که چگونه مجاهدین خلق متعاقب جاسوسی و مزدوری برای استخبارات عراق به خدمت نیروهای آمریکایی جهت برآورده کردن اهداف آنان در عراق برآمدند. وی پس از پی بردن به ماهیت و شعارهای توخالی سران فرقه رجوی و اشراف به عمق خیانت‌های آنان، از پادگان اشرف فرار نمود و سپس توسط صلیب سرخ جهانی و با مساعدت دولت عراق در تیرماه سال ۱۳۸۴ به آغوش میهن بازگشت.



مرحوم بهروزی پس از بازگشت به ایران به صورتی خستگی ناپذیر در جهت افشای ماهیت ضد مردمی فرقه تروریستی رجوی در انجمن نجات به فعالیت و تلاش پرداخت. او نه تنها برای خانواده‌های استان خراسان رضوی بلکه برای تمامی خانواده‌ها در سراسر ایران نامی آشنا می‌باشد.

وی در چندین نوبت همراه با خانواده‌ها به کشور عراق مسافرت نمود و به پادگان اشرف مراجعه کرد. سازمان مجاهدین خلق که شاهد تلاش‌های بی‌وقفه‌اش بود بارها علیه او به عقده‌گشایی و جنگ روانی پرداخت اما اقدامات سخیف فرقه رجوی او را در انجام مسئولیت‌هایش مصمم‌تر کرد.

شبانگاه چهارشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۹۹، آقای غلامرضا بهروزی در بیمارستانی در شهر مقدس مشهد به دیار باقی شتافت و خانواده بزرگ نجات را در غم و اندوهی عمیق فرو برد.

روحش شاد و یادش گرامی



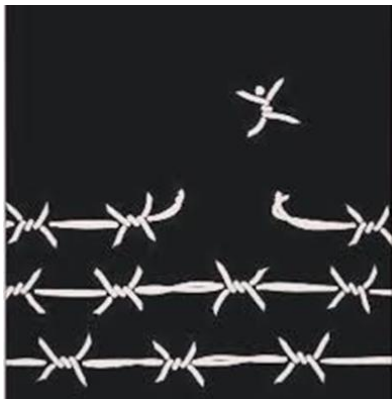
نمی توانستم بی تفاوت باشم.



تازه متولد شده ام، خودم هستم، هویت دارم، می توانم هر جا که خواستم بروم، دیگر کسی مرا دعوا نمی کند و آماج توهین ها قرار نمی گیرم.

شرایط فرقه در آلبانی حقیقتاً اسف بار است، مریم رجوی مدام می آید و نشست می گذارد و التماس می کند تا بچه ها جدا نشوند. اما وضع خیلی از این خراب تر است که مریم رجوی بتواند کاری انجام دهد. همه در درون تشکیلات مأیوس و دلسرد هستند و امیدی برای سرنگونی ندارند و آلبانی را پایان راه می دانند.

علت این که بعضی از نفرات بیرون نمی آیند اینست که عمری در سازمان سپری کرده اند و تغییر زندگی برایشان سخت است، علناً می گویند چند سال آخر عمرشان را هم مثل گذشته طی می کنند تا از این دنیا بروند.



سازمان مجاهدین خلق در ۱۰ سال گذشته هیچ جذب نیرویی نداشته است در حالی که درصد بالایی از این فرقه جدا شده اند. در آلبانی هر هفته ۲ الی ۳ نفر جدا شده داریم. سازمان فقط تلاش می کند تا نیروهایش بمانند و جدا نشوند زیرا که همه سازمان مجاهدین خلق را با نفرائش می شناسند و اگر نیرو و هواداری وجود نداشته باشد پولی هم به سازمان داده نمی شود. مریم رجوی به خاطر وجود همین نیروها است که توانسته خودش را مطرح کند و اگر نیروها نباشند در کل سازمان تمام شده است و مریم رجوی هم باید مانند شوهرش گم شود.

بهمن اعظمی (متولد ۱۳۴۸ - کرمانشاه) هستم. به خاطر فقر و بدبختی هایی که می دیدم و در من سنگینی می کرد و نمی توانستم بی تفاوت باشم، برای درآمد و زندگی بهتر به ترکیه رفتم. من در ترکیه با فردی از سازمان مجاهدین خلق ارتباط پیدا کردم و با او آشنا شدم. او مرا با وعده و وعید به عراق برد و ناخواسته گرفتار سازمان شدم. در آنجا دیدم که تمام وعده ها فریب بود و آن چیزهایی که سازمان به ما می گفت دروغ بود. سازمان مجاهدین خلق آن چیزی که می گوید نیست و ۱۸۰ درجه با آن فرق می کند.

من از همان ابتدا می خواستم جدا بشوم ولی امکان آن نبود، در واقع مرا ترساندند. تا وقتی در عراق بودم جرأت فرار و جدا شدن نداشتم، وقتی به آلبانی آمدم بعد از مدتی متوجه شدم این امکان وجود دارد که به راحتی فرار کنم.

من در سال ۱۳۷۰ وارد سازمان شدم و در سال ۱۳۹۶ فرار کردم و خودم را به کمیساریا رساندم، یعنی ۲۶ سال از بهترین سال های زندگی ام را به صورت شبانه روزی اسیر فرقه رجوی بودم. بدترین تصمیم زندگی من این بود که به این فرقه آمدم و بهترین تصمیم زندگی من این بود که از این فرقه جهنمی فرار کردم. موقعی که از فرقه بیرون آمدم احساس کردم



روایتی نو از درون فرقه مجاهدین خلق

«در پس غبار» روایتی داستانی از درون سازمان مجاهدین خلق است که در قطع رقعی و ۳۲۸ صفحه و به قلم محسن فامیل زرگریان توسط انتشارات شهید کاظمی منتشر شده است.

این نوشتار، گامی است کوچک در جهت شناخت فرقه ای موسوم به گروهک مجاهدین خلق که از سر تکلیف و با مطالعه مستندات موجود و مصاحبه با رهایی یافتگان از بند اشرف، گردآوری شده و غالب اتفاقات آن برگرفته از داستان های واقعی رخ داده در سازمان و در پادگان اشرف است تا خصوصاً نسل جوانی که جنایات منافقین را ندیده و یا از واقعیات آن آگاهی کافی ندارد، متأثر از رسانه و تبلیغاتی کذایی واقع نشده و در دام فریبشان گرفتار نیاید.

این داستان با بیان واقعیاتی مستند، خواننده را با حقایق باورناپذیری آشنا می کند که ضمن تبیین رفتار فرقه گرایانه سازمان، آلام فریب خوردگان دربند فرقه را به تصویر کشیده و چرایی تحمل آن همه حقارت، تحقیر و تخریب از طرف اعضای فرقه را بیان می نماید.





شیوه های اخاذی در سازمان مجاهدین خلق

... اخاذی از مردم تحت عنوان کمک های نقدی، از ابتدای انقلاب به دست مجاهدین صورت می گرفت. آن زمان میلشیا وظیفه تأمین کمک ها را برعهده داشت. طبعاً مسعود از پول توجیبی میلشیا هم نمی گذشت و آن را هم به بهانه اهداف والا به جیب می زد. در جنگ ایران و عراق نیز مجاهدین به بهانه کمک به جنگ زدگان، انبوهی پول از مردم دریافت کردند، اما آن پول ها هیچگاه به دست جنگ زدگان نرسید و هزینه برگزاری میتینگ های مسعود رجوی، انتشار نشریه مجاهد و تهیه سلاح و مهمات برای عملیات تروریستی شد. در همان سالیان، مجاهدین چندین سرقت مسلحانه هم از بانک ها داشتند... در گام بعد که تشکیلات مجاهدین از ایران برچیده شد و در خاک عراق مستقر گردید و دیگر امکان سرقت مسلحانه وجود نداشت، هواداران سازمان در کشورهای اروپایی دستور گرفتند اقلام مورد نیاز ارتش آزادیبخش (مواد بهداشتی، پوشاک، ساعت، ادکلن، نوشت افزار) را از فروشگاه های زنجیره ای بزدند و به دفاتر سازمان تحویل دهند تا از طریق آن ها به عراق منتقل شود. به این شیوه کار اصطلاحاً «هلندی» گفته می شد که نام مستعار «بلند کردن» اجناس بود.

پس از دستگیری برخی هواداران و ایجاد رسوایی برای سازمان مجاهدین، این کار هم ممنوع گردید و پولشویی از خیریه ها و اخاذی از شهروندان اروپایی در دستور قرار گرفت. پس از سال های طولانی، امروز که مجاهدین اجازه ندارند در خیابان های اروپا گدایی کنند و مردم نیز خودشان گرفتار فقر هستند، نمایش «همیاری» شکل گرفته تا پولشویی ها تحت الشعاع آن قرار گیرد. لذا هموطنان باید مراقب این گونه عوامفریبی ها که چند روزی است آغاز شده، باشند.



پولشویی با پوشش همیاری

سازمان مجاهدین برای مخفی کردن پولشویی های مختلف، همه ساله برنامه ای تحت عنوان «همیاری با سیمای آزادی» برگزار می کند تا کمک های نقدی سعودی و سایر نهادهای جاسوسی را مخفی، و آن را کمک های مردمی جلوه دهد. پیش از سقوط صدام شیوه های دیگری مورد استفاده قرار می گرفت که از جمله می توان به برنامه «مالی اجتماعی» اشاره کرد که در آن اعضای مجاهدین به خیابان ها گسیل می شدند تا در سوز و سرمای اروپا، مردم را فریب دهند و از آنان به بهانه کمک به زنان و کودکان بی سرپرست اخاذی کنند. علاوه بر این، مجاهدین با مراجعه به انجمن های خیریه، آنان را با تصاویری از کودکان مجاهدین و حتی کودکان آفریقایی و بیوه زنان افغانستانی فریب می دادند و کمک های قابل توجهی دریافت می کردند. پس از سقوط صدام این سیاست لو رفت و مریم رجوی به جرم پولشویی و اقدامات تروریستی در یک دادگاه فرانسوی محاکمه شد که البته به دلایل سیاسی به فرجام نرسید.

پس از لو رفتن این مدل پولشویی، مجاهدین دست به اقدام جدیدی زدند تا برای هزینه های نجومی مریم رجوی پوشش جدیدی ایجاد کنند. یکی از این شیوه ها برگزاری برنامه «همیاری» است که در آن تعدادی از مسئولین به سیمای آزادی دعوت می شوند تا با شارلاتان بازی، سازمان را نیازمند کمک نقدی جلوه دهند و به این طریق حامیان ناآگاه خود را سرکسیه کنند، و همزمان میلیون ها دلار کمک نقدی ترکی فیصل و نهادهای صهیونیستی را بپوشانند و آن را برآمده از کمک های مردمی جلوه دهند. (البته اینگونه نیست که مقامات اروپا از این امر مطلع نباشند، چون خودشان در این کار نقش دارند و به نفع آن هاست که جریانات تروریستی برای مقابله با جمهوری اسلامی کمک دریافت کنند، اما پرنسیب های



سیاسی و امنیتی را رعایت می کنند تا بعداً برایشان دردسر نشود. آن ها در قضیه دسترسی داعش به هزاران خودروی لوکس ژاپنی و انواع تجهیزات نظامی در سوریه و عراق هم نقش کلیدی ایفا کردند، چون کسی از آنان حسابرسی نمی کرد که اگر « FATF و پالرمو » کارآیی دارد، چطور کشورهای غربی با داعش تبادل سلاح دارند و چرا مریم رجوی به راحتی در اروپا پولشویی می کند؟

همیاری، علاوه بر پوشش دادن میلیون ها دلار پول کثیف، یک ویژگی دیگر هم دارد و آن فرار مالیاتی است. مجاهدین تحت عنوان دریافت کمک های مردمی، میلیون ها دلار پول غیرقانونی جابجا می کنند و مالیات هم نمی پردازند (یک قلم، در بهار ۱۳۸۲، پلیس فرانسه حدود ۸ میلیون یورو پول نقد در گاو صندوق مریم کشف و ضبط کرد). در واقع مریم رجوی با یک تیر دو نشان می زند، هم میلیون ها یورو از زیر بار مالیات فراری می دهد و هم دریافت پول از نهادهای جاسوسی را کمک مردمی جا می زند.

... اخاذی از مردم تحت عنوان کمک های نقدی، از ابتدای انقلاب به دست مجاهدین صورت می گرفت. آن زمان میلشیا وظیفه تأمین کمک ها را برعهده داشت. طبعاً مسعود از پول توجیبی میلشیا هم نمی گذشت و آن را هم به بهانه اهداف والا به جیب می زد. در جنگ ایران و عراق نیز مجاهدین به بهانه کمک به جنگ زدگان، انبوهی پول از مردم دریافت کردند، اما آن پول ها هیچگاه به دست جنگ زدگان نرسید و هزینه برگزاری میتینگ های مسعود رجوی، انتشار نشریه مجاهد و تهیه سلاح و مهمات برای عملیات تروریستی شد. در همان سالیان، مجاهدین چندین سرقت مسلحانه هم از بانک ها داشتند... در گام بعد که تشکیلات مجاهدین از ایران برچیده شد و در خاک عراق مستقر گردید و دیگر امکان سرقت مسلحانه وجود نداشت، هواداران سازمان در کشورهای اروپایی دستور گرفتند اقامت مورد نیاز ارتش آزادیبخش (مواد بهداشتی، پوشاک، ساعت، ادکلن، نوشت افزار) را از فروشگاه های زنجیره ای بزدند و به دفاتر سازمان تحویل دهند تا از طریق آن ها به عراق منتقل شود. به این شیوه کار اصطلاحاً «هلندی» گفته می شد که نام مستعار «بلند کردن» اجناس بود.

پس از دستگیری برخی هواداران و ایجاد رسوایی برای سازمان مجاهدین، این کار هم ممنوع گردید و پولشویی از خیریه ها و اخاذی از شهروندان اروپایی در دستور قرار گرفت. پس از سال های طولانی، امروز که مجاهدین اجازه ندارند در خیابان های اروپا گدایی کنند و مردم نیز خودشان گرفتار فقر هستند، نمایش «همیاری» شکل گرفته تا پولشویی ها تحت الشعاع آن قرار گیرد. لذا هموطنان باید مراقب این گونه عوامفریبی ها باشند.

حامد صرافپور

خشونت علیه زنان

در

فرقه رجوی

۲۵ نوامبر از سال ۱۹۸۱ به عنوان روز جهانی رفع خشونت علیه زنان برگزیده شده است. این روز برای یادآوری عزم همگانی برای مبارزه با خشونت علیه زنان انتخاب شده است و سازمان ملل متحد در ۱۷ اکتبر ۱۹۹۹ نام گذاری این روز را به عنوان روز جهانی تصویب کرد. این تاریخ به خاطر قتل وحشیانه سه خواهر میرابال فعالان سیاسی اهل جمهوری دومینیکن انتخاب شده است.



زنان در فرقه رجوی

با توجه به وضعیت زنان در مناسبات و تشکیلات فرقه مجاهدین خلق، قطعاً باید این فرقه را از مصادیق بارز خشونت علیه زنان دانست:

- در نشست های طولانی و اجباری، فحش و توهین و کتک زدن اعضای ناراضی به عنوان یک شیوه جهت ایجاد جو رعب و وحشت میان اعضا به کار گرفته می شد که زنان هم از آن مستثنی نبودند. زنانی از جمله مهری موسوی، مینو فتحعلی، مهناز، صدیقه، و... به طرز وحشیانه مورد کتک کاری و آزار جسمی قرار گرفتند، اتهامشان این بود که رابطه دوستانه ای با دیگر اعضا داشتند یا خواهان خروج از مناسبات مجاهدین خلق بودند. در این جلسات دیگر اعضای زن مجبور بودند برخلاف عقیده شان به این زنان فحش و ناسزا بگویند. به دلیل شدت شکنجه های اعمال شده مهری موسوی و زهرا فیض بخش طبق گفته مسئولین فرقه رجوی دست به خودکشی زده و فوت کردند در حالی که بسیاری از شواهد حاکی از قتل آن ها بوده است.



- در جریان جلسات محاکمه های موسوم به نشست های هفتگی غسل، در مورد زنان فرمانده الفاظ رکیک و اتهامات ضداخلاقی به کار برده می شد و متهم می شدند که با مردان یا حتی جوانان عضو تحت مسئولیت شان رابطه غیراخلاقی دارند. با این شیوه آن ها را تحت کنترل گرفته و وادار می کردند تا اقرار به گناه کرده و آن را مکتوب نموده و تحویل مسئولین دهند.

- اعمال حس مالکیت سازمان در مورد زنان از مصادیق اعمال خشونت علیه زنان در مناسبات است. زنان از حق انتخاب همسر محروم هستند و تا قبل از شعبده بازی موسوم به انقلاب ایدئولوژیک، همسران زنان اعضا را تشکیلات و در رأس آن مسعود رجوی برای آن ها انتخاب می کرد و این ازدواج ها گاهی با بیش از ۲۰ سال اختلاف سنی صورت می گرفت. در حقیقت همسر بر اساس توانمندی های ایدئولوژیک و میزان سرسپردگی و اطاعت کورکورانه از رجوی برای زنان عضو مجاهدین خلق انتخاب می شد. در گام بعد که رجوی تصمیم به انحلال خانواده ها گرفت باز هم زنان تحت اجبار و بدون هیچ اختیاری مجبور به ترک همسران شدند.

علی اکرامی - خوزستان

تمام اصول حقوق بشری را نقض کردند.



اسدالله ذاکری برادر خیرالله ذاکری هستم. برادرم در سال ۱۳۶۶ برای انجام سربازی راهی منطقه جنوب شد. از آنجا که عوامل فرقه در کنار ارتش صدام علیه نیروهای ایرانی همکاری می کردند به اسارت فرقه رجوی درآمد. او پس از تحمل چندین ماه زندان و شکنجه، به دلیل عدم پذیرش پیشنهاد رهبران گروه برای شرکت در عملیات نظامی به نفع فرقه، ناجوانمردانه در حضور شاهدان از پشت مورد اصابت گلوله قرار گرفته و کشته شد. (شاهدان زیادی در این زمینه وجود دارد.)

{مطابق قوانین حاکم بر کنوانسیون های ژنو، هیچ دولت و نیرویی نمی تواند از اسیران جنگی برای اهداف سیاسی یا نظامی استفاده کند.}

زنجان



قدم زدن روی فرش قرمز در آلبانی، و روشن کردن شمع با لباس پاپائونل در کلیسای فرانسوی بخاطر کرونا، نشانگر بروز بیماری روحی در مریم رجوی پس از سالها رویاپردازی برای رسیدن قدرت است!

بحران روحی در مریم رجوی

در نقش یک رئیس جمهور برجسته نشان دهد. قبل از سفر به فرانسه، از اعضای سازمان خواسته بود برایش فرش قرمز پهن کنند تا از روی آن عبور کند و بقیه کف بزنند. در پاریس هم مدام لباس های مختلف می پوشد و برای «هواپیمای اوکراینی و کشته شدگان حوادث رانندگی، و یا حتی برای مرگ زندانیان و لابی های اروپایی خود» مراسم ترحیم برگزار می کند تا این حس را در خود تقویت کند که یک رئیس جمهور است.

عجیب ترین اقدام وی که بسیاری از ایرانیان را به خنده واداشت، رفتن به کلیسا با لباسی مشابه

برخی از نمایش های مریم رجوی در اروپا به حدی عجیب است که به نظر می رسد دچار بیماری «خود رئیس جمهور پنداری» و «خود شیفتگی مفرط» شده باشد. وی قریب ۳۰ سال لقب «رئیس جمهور برگزیده» را با خود یدک می کشد اما موفق نشده با وجود صدها هزار یورو هزینه برای اهالی شهرک اورسواواز و گلکاری محله و پر کردن جیب شهرداری های آنجا، حتی در یک روستا نقش کدخدا ایفا کند و همین مسأله او را دچار افسردگی کرده است. زمانی که وی ساکن عراق بود، مسعود ادعا می کرد مردم آنجا خواهان ریاست جمهوری مریم هستند، الآن هم در آلبانی تلاش می کند خود را



پاپانول و روشن کردن شمع برای فوت شدگان کرونا در ایران بود. اقدامی که نشان می داد وی اطلاع درستی از آمار کرونا در ایران و مهار شدن آن ندارد و حتی مطلع نیست که مرگ و میرهای شدید کرونایی در فرانسه و انگلیس و آمریکا بحران ساز شده و آن ها ده ها برابر ایران درگیر آن هستند. همه این ها نشان می دهد که وی از یک بیماری شدید روحی رنج می برد و تلاش دارد با این نمایش ها و مراسم های عزاداری و صدور ده ها پیام توثیقی برای مردم ایران، بحران درونی خود را تسکین دهد.

۳۰ سال پیش که مسعود رجوی لقب رئیس جمهور برگزیده به وی داد و او را به پاریس پرتاب کرد تا با بورژوازی مبارزه کند، هیچ گاه تصور نمی کرد یک روز صدام سقوط کند و شوهرش از ترس در تابوت مخفی شود و از ارتش آزادیبخش جز گروهی سالخورده بر جای نماند و خودش نیز به آلبانی تبعید شود. اما امروز که به مرز ۷۰ سالگی رسیده و به سختی

می تواند امور شخصی خود را حل و فصل کند، به شدت آسیب روحی دیده و تنها راه مقابله با دردهای خود را روشن کردن شمع، سان دیدن از ارتش سالمندان بی سلاح، پهن کردن فرش قرمز برای خود و سخنرانی برای لابی های اروپایی اش می بیند. کثرت مراسم های مرثیه خوانی و اهدای شمع و گل از سوی مریم به حدی است که می توان به او لقب «ملکه سوگ ها» داد. مریم در گذشته ترجیح می داد برنامه های جشن و کنسرت برگزار کند، اما امروز گرایش عجیبی به سوگواری و عزاداری پیدا کرده که نشانگر عقده بزرگی است که در دل دارد و سرنوشت ریاست جمهوری مادام العمر خود را هم در آن می بیند. شاید به همین خاطر، دل از مردم ایران بریده و کینه توزانه جهت تشدید تحریم ها تلاش می کند و تنها با غربی ها دمحور است و هیچ شخصیت برجسته ایرانی را به میهمانی دعوت نمی کند.

حامد صرافپور





خانواده کانون عشق است.

آقای فؤاد بصری می گوید: قبل از پیوستنم به فرقه رجوی، سران فرقه رجوی در رابطه با تشکیلات و مناسبات فرقه تبلیغات زیادی می کردند و وعده های زیادی می دادند. وقتی وارد مناسبات فرقه شدم بعد از چند ماه ماهیت شیاد رجوی و سرانش برای من روشن شد. چندین بار درخواست جدایی از فرقه را دادم و مرا شکنجه روحی و جسمی کردند و علناً می گفتند ورود به پادگان اشرف آزاد است ولی خروج از آن ممنوع است. چاره ای نداشتم بایستی می سوختم و صبر می کردم شاید روزی روزنه ای باز شود و خودم را نجات دهم. و آن روز بعد از ۱۷ سال فرا رسید!

روزی که صدام دیکتاتور عراق سرنگون شد و آمریکا حاکم عراق شد، تصمیم گرفتم اقدام به فرار کنم و خودم را به آمریکایی ها معرفی کنم. نزدیک به یک سالی نزد آمریکایی ها در محلی به نام (تیف) بودم. آن اوایل که تازه به تیف رفته بودم بیشتر در خودم بودم و هر شب کابوس می دیدم. فکر می کردم هنوز در فرقه به سر می برم. چند سال رجوی مغز مرا شستشو داده بود و نمی توانستم به خانواده و آینده خود فکر کنم.



فؤاد بصری

به مرور زمان و صحبت کردن با دوستانی که در تیف بودند توانستم فضای بدی که رجوی و دیگر سران فرقه اش در ذهنم ساخته بودند را کنار بگذارم و وارد مرحله جدیدی از زندگی شوم و به رجوی گفتم دیگر نمی توانی مرا به بند بکشی.



بعد از یک سال که نزد آمریکایی ها بودم تصمیم گرفتم به ایران برگردم. وقتی به ایران برگشتم و مردم جامعه را دیدم تازه فهمیدم چندین سال رجوی ها اخبار کذب در رابطه با مردم ایران به خورد ما می دادند. در ایران زندگی خودم را از صفر شروع کردم و تصمیم گرفتم تشکیل خانواده دهم.



برخلاف گفته رجوی که می گوید خانواده کانون فساد است زندگی در کنار خانواده شیرین است و هر انسانی می تواند این را با گوشت و پوست لمس کند. اتفاقاً کانون فساد در لانه رجوی است. خدا را شکر می کنم که توانستم خودم را از فرقه منحوس رجوی نجات دهم و به کوری چشم رجوی و زنش در کنار خانواده ام هستم و در کنار خانواده ام از زندگی لذت می برم و جوری که خودم دوست دارم زندگی می کنم و زندگیم را می سازم. عشق می ورزم و عشق می گیرم. و این است معنای واقعی زندگی.

تعدادی از اعضای گرفتار در فرقه برای ارتباط با دنیای خارج از اسارتگاه رجوی، مخفیانه با پیدا کردن تلفن همراه، خارج از دید سران فرقه رجوی در داخل توالت ها، مبادرت به برقراری ارتباط می کردند. از این رو به دستور مریم قجر در یک اقدام عجیب و ضد انسانی برای کنترل هر چه بیشتر اعضای دربند، داخل توالت ها دوربین های مدار بسته نصب گردیده است، عملی زشت و غیر اخلاقی که در هیچ جای دنیا تجربه نشده است حتی در زندان های مخوف دنیا! برای رعایت حریم انسانی در معروف ترین زندان های دنیا نیز چنین کنترل هایی وجود ندارد.

فرقه بد نام رجوی روی تمامی جنایتکاران را سفید کرده و رتبه اول جهانی را در نصب دوربین های مراقبتی در داخل سرویس های بهداشتی به نام خود ثبت کرد. این گونه تشبثات ضد اخلاقی عوامل فرقه حاصل ترس رجوی از نابودی است.

اسکندری - زنجان

اردوگاه مرگ تدریجی



اسارتگاه های رجوی، مردان و زنان بی تجربه ای را در خود جای داده است که از بسیاری از مواهب این جهان به اجبار محروم شده اند و با فریب نگه داشته می شوند.

در این اسارتگاه ها کتابخانه وجود ندارد، وسایل ارتباط جمعی آزاد اعم از تلویزیون، ماهواره، اینترنت آزاد، تلفن و مطبوعات وجود ندارد. اعضا در انزوای مطلق نگه داشته می شوند. زندگی عادی جریان ندارد. همه افسرده و دلمرده هستند و هیچ تفریحی برایشان فراهم نیست، نوع غذا و پوشش اجباری است، نوع صحبت و تنظیم رابطه ها اجباری و محدود است، ساعات مشخص برای خواب و بیداری اعلام شده و اجباری است، داشتن لوازم آرایشی و بهداشتی جرم است، مواد نظافتی مناسب وجود ندارد و یا به اندازه کافی نیست.

در اسارتگاه های رجوی نباید عشق و عاطفه وجود داشته باشد، مهربانی به ممنوع جرم است، همه نیازهای عادی انسانی ممنوع است، آزادی بیان و پوشش وجود ندارد، همه در انتظار مرگ به سر می برند، مرگی خاموش و بی صدا! سال هاست هیچ تولدی در اردوگاه های فرقه رجوی وجود ندارد.

در آنجا همه باید به این عدم امکانات راضی باشند و خود را خشنود نشان بدهند، هیچ مخالفتی به رسمیت شناخته نمی شود. اردوگاه فرقه ای در آلبانی دروازه ای به سوی جهنم رجوی است و جز آتش و کیفر، چیزی در آن نیست.

آذربایجان شرقی

زندان ابد با اعمال شاقه

بود، هر کسی به زعم خودش سوژه را مورد انتقاد قرار داده و تحقیرش می کرد.

مسعود می گفت جمع به مثابه رهبری است شما حق دارید هر بلایی را سر سوژه بیاورید، فقط ناخن اش را برای من باقی بگذارید بس است! تصور کنید اعضا برای این که خودشان را لوس کنند جهت خوش رقصی کورکورانه چه کارها که نمی کردند.

در هر کشوری زندانی حق ملاقات با خانواده را دارد و این از مینیم هاست اما در اشرف ملاقات را ممنوع کرده اند. حالا در آلبانی و اشرف ۳ هم همین طور است.

زندان های بیرون برای زندانی سقفی قائل هستند یا حبس ابد یا این که طبق حکمی که صادر شده سنواتی را باید زندان باشد. اما در اشرف سقف ابدی بود افراد حق نداشتند جدا شوند و به زندگی عادی برگردند.

رجوی وقتی طلاق را اجباری کرد خانواده ها از هم جدا شدند. طلاق علی الدوام یا مجاهد لم یرتابوا (برگشت به گذشته دیگر امکان ندارد) به این معنا بود که باید تا ابد اجیر فرقه باشیم و مانند یک روبات برای مسعود و مریم کار کنیم. تنها زندانی که از زندانی به اجبار بیگاری می کشند داخل تشکیلات رجویست.

یکی از بچه ها که در ایران زندانی بود وقتی به اشرف آمد بعد از سالیان خصوصی به من گفت: اینجا از زندان ایران هم بدتر است. ما در زندان ایران آزادی عمل داشتیم اما اینجا خواهیم آب بخوریم باید اجازه بگیریم.

محمدرضا گلی - مازندران



محمدرضا گلی اسکاردی (عضو سابق مجاهدین) می گوید:

ما در قرارگاه اشرف به لحاظ ذهنی روزانه زیر کنترل تشکیلات بودیم، با مغزشویی روزانه مجبور بودیم ذهن خودمان را بخوانیم و به قول آن ها دست رو کنیم. اگر این کار را می کردیم خودمان را روسیاه می کردیم ولی باز هم راضی نمی شدند می گفتند کم گفتید باید بیشتر از این ها دست رو کنید.

من که به مدت ۲۴ سال توی این تشکیلات بودم هرگز ندیدم این تشکیلات از کسی تعریف کند الا دو نفر یکی خود مسعود رجوی بود دیگری هم مریم قجر عضدانلو. ضمن این که این دو به همدیگر در نشست ها نان قرض می دادند. مسعود از مریم تعریف می کرد و مریم هم از مسعود تا جایی که مسعود را در جایگاه امامان جا می زد.

قرارگاه اشرف برای همه اعضا یک زندان بزرگ بود. باید طبق ضوابط تشکیلات عمل می کردیم. نشست ها اجباری بود در نشست ها توهین کردن به سوژه، خرد کردن شخصیت سوژه، داد و قال راه انداختن، انگ زدن، تحلیل نا بجا کردن و ... در چارچوب نشست ها آزاد

معنی موبایل در فرقه مجاهدین خلق



خلیل انصاریان - تیرانا

همه ما که به آلبانی منتقل شدیم در یک مجموعه آپارتمان هایی که توسط کمیساریای عالی پناهندگان اجاره شده بود و به فرقه تحویل داده شده بود سکونت داشتیم. این آپارتمان ها در منطقه ای که اسمش کشار بود؛ واقع شده بودند.

بعد از مدتی گفته شد که به همه نفرات می خواهند موبایل بدهند اما اصل موضوع چه بود؟

پس از انتقال به آلبانی، هموطنان و منتقدین فرقه رجوی، در فضای مجازی سؤالاتی مطرح کردند که چرا سازمان مجاهدین حالا که به آلبانی همجوار کشورهای اتحادیه اروپا منتقل شده به اعضای خود موبایل نمی دهد. این انتقادات برای فرقه ضربه سختی بود لذا سران فرقه به تکاپو افتاده که چگونه از زیر ضرب انتقادات هموطنان و منتقدین، بیرون بیایند و جواب منتقدین را بدهند.

یک روز بعد از نهار همه کارها را تعطیل کردند و فردی به نام مهدی برაცი با اسم مستعار احمد واقف به همه قسمت ها مراجعه می کرد و طی نشست نیم ساعته در مورد دادن موبایل به اعضا، افراد را توجیه می کرد.

مضون نشست این بود: (این موبایل برای کارهای اجرایی است و برای تماس اعضا با فرماندهان است البته مقدار محدودی هم اینترنت دارد که می توانید استفاده کنید شارژ موبایل با سازمان است و شما نباید چیزی پرداخت کنید!!!)

همه ما خوشحال بودیم که با گرفتن موبایل می توانیم بعد از این همه سال که در عراق بودیم و هیچ خبری از خانواده نداشتیم با خانواده هایمان تماس برقرار کنیم و جویای حال آن ها شویم.

لحظه تحویل دادن موبایل ها رسید، نفر خدمات فنی مسئول گذاشتن سیم کارت در موبایل بود و شیوه روشن و خاموش کردن را آموزش می داد.

خوب است یادآور شوم که هیچ کدام از اعضا، اطلاعاتی در مورد موبایل نداشتیم. در فیلم های سینمایی دیده بودیم که با موبایل تماس می گیرند، در لیبرتی هم فرماندهان موبایل داشتند و به ما که رده پایین بودیم پز می دادند. (البته با حفظ اعتقاد به موازین جامعه بی طبقه)

موبایل ها که توزیع شد خیلی خوشحال بودیم. در سالن غذا خوری شماره همدیگر را می گرفتیم و صحبت می کردیم، دنیای دیگری بود از شادی، بال درآورده بودیم. چند ساعتی که گذشت متوجه شدیم که این یک تلفن پلاستیکی معمولی است که اصلاً به اینترنت وصل نمی شود، فقط دو زبان صربستانی و آلبانیایی داشت و زبان دیگری نداشت. فرقه کاری کرده بود که موبایل ها فقط این دو زبان را داشت حتی فارسی و انگلیسی را هم از تلفن پلاستیکی حذف کرده بودند.

تعدادی از اعضا که علم موبایل داشتند با دیدن این تلفن، قبول نکردند تلفن را بگیرند و گفتند ما موبایل تاج می خواهیم و این تلفن برای بچه هاست که موقعیت خودشان را به خانواده اطلاع بدهند، بگذریم که چقدر آن افراد را اذیت و آزار کردند.

شب تلفن را نزد خودمان به محل استراحت بردیم، از خوشحالی بال و پر درآورده بودیم، چند شماره از خانواده داشتیم، شروع به گرفتم شماره کردم ولی موفق نمی شدم و اپراتور شرکت مخابرات می گفت تماس خارجی است و نمی توانی تماس بگیری. همان شب نزد یکی دو نفر رفتم و موضوع را به آن ها گفتم و پس از صحبت با این نفرات تازه متوجه شدم که فرقه چه کلاهی سر اعضا گذاشته و فقط برای بستن دهان منتقدین بوده است.

برای همین تلفن ها نیز کنترل، گذاشتن ضوابط و محدودیت استفاده شروع شد. یک هفته که گذشت یک نشست مفصل در مورد موبایل های پلاستیکی گذاشته شد و اعلام کردند که موبایل ها باید دم درب وردی آسایشگاه تحویل داده شود و هر زمان که خواستید به شهر بروید می توانید از مسئولان برگه بگیرید و موبایل خودتان را دریافت کنید! همه ما معترض شدیم که اگر موبایل فردی است بگذارید نزد خودمان باشد اما قبول نکردند و گفتند: این یک فرمان است و همه باید فرمان را اجرا بکنند و درست است که ما لباس معمولی تن کردیم ولی ما نظامی و ارتش هستیم. خلاصه کنم، با این ترفند و بهانه موبایل ها را جمع آوری کردند و تمام خوشحالی که داشتیم دود شد و رفت.



رجوی زندگی را از ما گرفت.

در سال ۱۳۶۳، آقای قادر ارمکان که برای داد و ستد از مهاباد به شهر رمادی رفته بود توسط مأمورین عراقی دستگیر و به زندان منتقل شد. قادر طی مدت اسارتش در زندان های عراق بارها توسط مأمورین عراقی مورد آزار و شکنجه قرار گرفت، به نحوی که دو پایش شکست و مدت ها در بیمارستان بستری بود.

قادر ارمکان علی رغم این که نامش در لیست صلیب سرخ جهانی به عنوان اسیر ثبت بود ولی توسط مخابرات (اطلاعات و امنیت) عراق به مجاهدین فروخته شد و عوامل مجاهدین وی را به قرارگاه اشرف انتقال دادند و مانع از بازگشت او به ایران شدند.

قادر اسیر رپوده شده توسط فرقه رجوی بعد از ۳۵ سال اسارت در عراق و آلبانی در یک اقدام شجاعانه اقدام به فرار از اردوگاه این گروه در آلبانی نمود. وی پس از تحمل سختی های فراوان بیست و سوم تیرماه ۱۳۹۸ از طریق یکی از مرزهای زمینی کشورمان وارد خاک ایران گردید و به دیدار خانواده اش شتافت.



آقای قادر ارمکان می گوید: "باورم نمی شود من در ایران در شهر خودم و در کنار مادرم، همسرم، برادرانم، خواهرم، فرزند و نوه هایم، دوستان و فامیل هستم، چهره هایی که هرچند در وهله اول نا آشنا می نمودند ولی هر کدام را که بغل گرفتم قلبم لرزید و اشکم جاری شد، این ها پاره های تن من بودند که رجوی ۳۵ سال پیش آن ها را از من و مرا از آن ها جدا کرد. چه روزهای سختی بود و چه شب هایی که در خلوت خود گریستم، چه لحظاتی که به جلادان رجوی التماس کردم که مرا رها کنید، من در این



کشور غریبم، مگر شما ایرانی نیستید؟ چرا مرا اینجا آوردید؟ در حالی که زخم های شکنجه مأمورین عراقی را بر تن داشتم هرگز گوش شنوایی برای حرف هایم و قلبی برای درک احساساتم در بین این وطن فروشان نیافتم.

از نام قرارگاه اشرف متنفرم. اشرف یک مرداب است، فرقی نمی کند در عراق باشد یا در آلبانی، همه ساکنان آن به مثابه ربات هایی هستند که توسط سران فرقه در راستای اهداف ضد ایرانی شان مورد استفاده قرار می گیرند، نمونه اش فعالیت های سایبری آن ها در آلبانی علیه مردم ایران است.

فرقه ها دنیای عجیبی دارند. زمان در اشرف متوقف است، شما در آنجا هیچ ارتباطی با دنیای بیرون ندارید، خانواده نزد آن ها معنایی ندارد. همسر، فرزند، پدر و مادر، برادر و خواهر، همه و همه دشمنان فرقه رجوی محسوب می شوند. آن ها ما را در اشرف مجبور می کردند که به سوی خانواده هایمان سنگ پرتاپ کنیم، عملی زشت و ضد انسانی که اوج شقاوت رهبران مجاهدین را نشان می دهد.

رجوی می گفت یا مرا انتخاب کنید یا خانواده تان را. ای کاش روی همین حرفش هم می ایستاد و اعضا را آزاد می گذاشت تا انتخاب کنند. اگر کسی خانواده اش را انتخاب می کرد سزایش زندان و شکنجه و نهایتاً مرگ بود، حتی جنازه اش را هم سر به نیست می کردند.

اشرف سرزمین مردگان است، کسی در آنجا ازدواج نمی کند، کسی فرزندی به دنیا نمی آورد، صدای هیچ کودکی را نمی شنوید، صدای هیچ مادری به گوش نمی رسد، در آنجا کسی حتی برای مرده آن ها گریه نمی کند.

شاید عجیب باشد، آرزو داشتم روزی صدای فروشنده های دوره گرد محله مان را یکبار دیگر بشنوم، آن ها برای فروختن جنس هایشان در کوچه ها پرسه زده و با صدایشان همه را دور خود جمع می کردند، چه خاطرات شیرینی، رجوی زندگی را از ما گرفت.

اشرف سرزمین فراموش شدگان است، اکنون در آنجا آدم ها پیر و مریضند بنابراین یا در نوبت مرگند یا تلاش می کنند اگر فرصتی گیر بیاورند مثل من فرار کنند.

آلبانی گورستان رجوی است. چندین سال بعد، دیگر نه از اردوگاه این گروه در آلبانی خبری خواهد بود و نه از سران آن ها. مرگ تنها سرنوشت محتوم برای مجاهدین همانند سایر فرقه ها است. مطمئناً این اردوگاه به بزرگترین گورستان برای بزرگ ترین فرقه ای که تاکنون شناخته شده است تبدیل و در تاریخ ثبت خواهد شد.



هنوز ۲۴ ساعت از ورودم به ایران نگذشته بود که عوامل مزدور مجاهدین سعی کردند در تماس تلفنی با خانه پدری ام، من و خانواده ام را با تهدید و ارباب تحت فشار روحی و روانی قرار دهند. آن ها سعی کردند اخبار و اطلاعاتی از وضعیت من کسب کنند تا در تبلیغات مشمئز کننده شان علیه من و خانواده ام استفاده کنند ولی موفق نبودند.

مریم رجوی در حالی که به دوره گردی در اروپا و برگزاری شو در اردوگاه این گروه در بیابان های آلبانی مشغول است، اعضای دربند این گروه در فکر پیدا کردن راهی برای فرار از جهنم رجوی ساخته هستند.

با خودم می گفتم یا در حین فرار می میرم یا سالم به خانواده ام که بیش از ۳۵ سال است آن ها را ندیده ام می رسم. تنها با انگیزه رسیدن به خانواده ام هر سختی را به جان خریدم و امید را در دلم زنده نگه داشتم و نهایتاً هم به خانواده ام در ایران رسیدم.

پس از انتقال اعضای مجاهدین از عراق به آلبانی یک بار موفق به فرار شدم که متأسفانه توسط مأمورین آلبانی دستگیر و تحت فشارهای سران فرقه به زندان منتقل شدم. پس از مدتی از زندان آزاد شدم ولی همچنان بلاتکلیف و تحت نظارت گشتاپوهای رجوی در آلبانی بودم.

آن ها بارها مرا تهدید کردند که مطالبی دروغی را با دستخط خودم علیه خانواده ام و دیگران بنویسم. عوامل مجاهدین گفتند اگر تا ۲۰ روز آن هایی را که گفتیم ننویسی ترا خواهیم کشت ولی من هرگز دست به قلم نبردم و شرافتم را نفروختم."



آقای ارمان در کنار مادر، فرزند، عروس و نوه های نازنین اش

هر آن چیزی که می درخشد، الزاماً آن چیزی نیست که ما به دنبال آن هستیم.

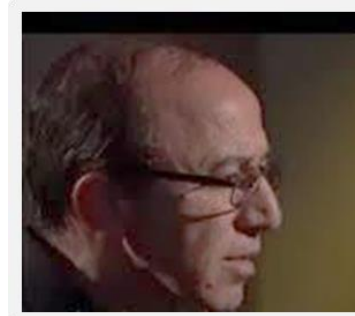
ولی حالا که سراغ آن رفتم و دیدم که جز یک تکه زباله چیز دیگری نبود به شدت پشیمان شده و ناراحت آن همه انرژی و صرف زمان شده بودم که به پای آن ریخته بودم.

این موضوع مرا به یاد زمانی انداخت که گرفتار مناسبات فرقه رجوی شدم. روزگاری بود که دچار توهم شده و گول تبلیغات سازمان مجاهدین خلق را خورده بودم و فکر می کردم که به زودی به آن شیء براق و درخشان که دیده بودم خواهم رسید. ولی متأسفانه خیلی دیر متوجه شدم آن شیء براق جز یک تکه زباله چیز دیگری نبود.

شاید برای کسی که این مطلب را می خواند مدل های دیگری از این اتفاق رخ داده باشد. حتی شاید هزینه بالایی برایشان داشته، شاید مدت زمانی را صرف آن کرده یا شاید عمری را هم برای آن تلف نموده است. هر چه بوده حال باید آن را به عنوان یک تجربه نگاه کرد، منتهی تجربه ای که خیلی گران تمام شد، حداقل برای من اینطوری بود، واقعا خیلی گران تمام شد.

هر چند می گویند که ماهی را هر موقع از آب بگیری تازه است، یا این که می گویند هر موقع کسی که از فرقه رجوی فرار می کند شروع یک زندگی جدید است. این ها همه درست است ولی بالأخره عمر از دست رفته را نمی شود بازگرداند. شاید بشود پول و سرمایه از دست رفته را به نوعی بازگرداند، ولی هرگز عمر از دست رفته قابل بازگرداندن نیست.

به یاد عکس نوشته ای افتادم، خیلی جالب بود؛ یک پیرمرد که در حال برگشتن از داخل یک کوچه بن بست است می گوید: به کوچه ای رسیدم که پیرمردی از آن خارج می شد؛ او به من گفت: "ترو بن بست است". گوش نکردم و رفتم. . . . وقتی برگشتم و به سر کوچه رسیدم پیر شده بودم.



بخشعلی عزیزاده:

مطلبی می خواندم که به نظرم خیلی جالب آمد.

نوشته بود که در کنار ساحل قدم می زدم و ناگهان شیء ای توجهم را جلب کرد. از آنجایی که براق بود و نور آفتاب رویش می افتاد خیلی جالب به نظر می رسید. گفتم به سمتش بروم، شاید که بخت درب خانه مان را کوبیده است و گوهری را امواج به ساحل آورده که خدا خواسته تا به سراغش بروم.

رفتم و رفتم و رفتم تا به آن شیء برسم، در طول مسیر فکر می کردم که چه می تواند باشد؟ مدام با خودم نجوا می کردم، و سرانجام به نزدیکترین نقطه به آن شیء رسیدم. در کمال تعجب ناگهان دیدم که آن شیء یک کیسه زباله نایلونی است که به خاطر خیس بودن و افتادن نور آفتاب روی آن به درخشش افتاده بود. در واقع من گول آن درخشش را خورده بودم و از واقعیت امر خبر نداشتم.

آن همه راه را رفتم و النهایه آن چیزی که فکرش را می کردم نبود. اما به خودم می گفتم اگر سراغ آن نمی رفتم مدت ها ذهنم درگیرش بود که من چه موقعیتی را از دست دادم، بعد باید مدام به خودم می گفتم که: "نکند یک تکه الماس بود که آنگونه می درخشید، یا برلیانی بود که از یک کشتی مسافرتی که روزگاری غرق شده به جای مانده بود و امواج آن را به ساحل آورده بود."



دست های خالی پس از سال ها بیگاری

در فرقه رجوی به گونه ای برنامه ریزی می شود که همواره فرد در هر زمینه ای خود را وابسته به فرقه بداند و حتی برای تهیه مایحتاج اولیه باید از مسئولش آن را درخواست کند.

در مناسبات فرقه هیچ تخصصی به اعضا آموزش داده نمی شود که بعداً بتوانند از آن در جامعه برای امرار معاش خود استفاده کنند. کسی نباید رنگ پول را ببیند! اعضای فرقه سال ها در یک مناسبات بسته که در آن هیچ گونه اختیار فکری و اراده ای از خود ندارند به سر می برند و به غیر از فراگیری تفکرات فرقه ای آموزش دیگری نمی بینند. اعضای فرقه حق ارتباط با دنیای بیرون را ندارند. اصلاً اعضا آداب زندگی در جامعه را یاد نمی گیرند و اختیاری از خود ندارند.

وقتی کسی از فرقه جدا می شود اولین مشکل او وفق دادن خود با شرایط جامعه عادی است. فرد تا مدت ها هراسان است که نمی تواند در جامعه گلیم خودش را از آب بیرون بکشد و داشتن سن و سال بالا بر این نگرانی ها می افزاید.

فردی که برای گرفتن کمک مالی مجبور می شود به سمت فرقه بازگردد باید:

- نامه ای مبنی بر اعلام حمایت از مواضع فرقه نوشته و مرزبندی خود با دولت ایران را مشخص کند.

- علیه سایر اعضای جدا شده دروغ پردازی نماید.

- تعهد دهد که تحرکات سایر جدا شده ها را به فرقه گزارش دهد.

- با خانواده خود ارتباطی نداشته باشد.

- هر بار که برای گرفتن پول به دفتر فرقه مراجعه می کند باید گوشی همراه خود را به مسئولین فرقه برای چک تماس هایی که داشته تحویل دهد.

فرقه رجوی به کسی پول می دهد که کاملاً مطیع اوامر فرقه بوده و در بیرون برایش جاسوسی کند. سران فرقه از نقطه ضعف بی پولی افراد جدا شده هنگام پرداخت پول به آن ها نهایت سوءاستفاده را می کند.

نامه هایی که سایت فرقه از جانب بعضی افراد جدا شده منتشر می کند همه اجباری و در واقع ودیعه ای برای دریافت کمک مالی است. این همان خیانت و جنایت پنهان فرقه رجوی در حق اعضای خود است که عمر و جوانی آن ها را به تباهی کشاند و در دوران سالخوردگی از ضعف و ناتوانی آن ها در مسیر زندگی جدید سوءاستفاده می کند.

حمید دهدارحسینی - خوزستان

دانشجوی داروسازی را از درس و زندگی بریدند.



فاطمه افتخار در سال ۱۳۳۹ در شهرستان خوی متولد شد. وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در این شهر گذراند. و برای ادامه تحصیل وارد دانشگاه دولتی تبریز در رشته داروسازی گردید.

بعد از اعلام جنگ مسلحانه توسط سازمان مجاهدین در سی خرداد ۱۳۶۰، خانم فاطمه افتخار نیز همچون سایر فریب خوردگان این سازمان، علی رغم میل باطنی مجبور به فرار از کشور شد.

خانم فاطمه افتخار اکنون زنی ۶۰ ساله است که در اردوگاه فرقه رجوی در خاک آلبانی به سر می برد. نزدیک به چهل سال است که خانم فاطمه افتخار همانند سایر اعضای مجاهدین در این فرقه اسیر است. علی رغم تلاش های فراوان خانواده اش، تاکنون اجازه ی هیچ گونه ارتباطی به وی داده نشده است.

مرحوم علی قلی افتخار با نوشتن نامه های بسیار به دخترش فاطمه سعی کرد با او ارتباط بگیرد ولی هرگز پاسخی دریافت نکرد. مرحوم علی قلی با آرزوی دیدن دخترش در سال ۱۳۹۲ دار فانی را وداع گفت.

سایت راه نو



دانش آموزانی که به دستور مسعود رجوی در دام عملیات مسلحانه افتادند.

در سال های منتهی به انقلاب و پس از آن، کودکان در تشکیلات مجاهدین خلق به فعالیت های سیاسی و اجتماعی مشغول بودند. اما ناگهان در ۲۶ خرداد ۱۳۶۰ سازمان تصمیم گرفت که وارد فاز نظامی شود و اولین نمایش قدرت خود را در تظاهرات ۳۰ خرداد انجام داد.

در آن زمان، میزان فعالیت دانش آموزان هوادار سازمان مجاهدین خلق در سطح دبیرستان ها چشمگیر بود. برای نمونه تشکلی به نام «انجمن دانش آموزان مسلمان»، تشکلی پوششی برای مجاهدین بود که کارهای تبلیغاتی می کرد، اعلامیه ها و نشریه های مجاهدین را توزیع می کرد، از دانش آموزان برای مجاهدین کمک مالی جمع می کرد، و در مدارس ورزش جمعی و نماز جماعت برگزار می کرد.

انبوهی از دانش آموزان هوادار سازمان مجاهدین خلق در سراسر کشور در انجمن های دانش آموزان مسلمان مشغول فعالیت بودند و گاه برخی از فعالیت های آنان، مانند فروختن نشریه مجاهد در خیابان ها، می توانست خطراتی در پی داشته باشد و آن ها مورد خشم حکومت قرار بگیرند. اما این حمله ها موردی و اندک بود اما هنگامی که مسعود رجوی فرمان آغاز فاز نظامی را صادر کرد، همه کودکان دانش آموزی که هوادار بودند، به صورت دسته جمعی به عنوان سربازان سازمان وارد عملیات نظامی شدند.

کودکان دانش آموز به سلاح های سرد و گرم مسلح شدند و در تظاهرات سی خرداد شرکت کردند. سازمان از آن ها خواسته بود که با خود هر سلاحی که می توانند از جمله تیغ، همراه داشته باشند. یکی



از اعضای سابق در این باره می گوید: «یا تیغ موکت بری و یا این که چند تا تیغ ریش تراشی را در کنار هم، به صورت موازی ولی با اندکی اختلاف ارتفاع از بالا به پایین، به هم چسب بزنم به طوری که استحکام پیدا کند و در عین حال تیز و برنده باشد. همینطور از ما خواسته بود که محلول آب با فلفل و نمک در قوطی های استوانه ای پلاستیکی برای پاشیدن به چشم پاسدارها همراه بیاوریم.»

پس از این تظاهرات، عملاً همه اعضا و هواداران مجاهدین خلق به سرباز مسعود رجوی تبدیل شدند. یعنی یک سربازگیری جمعی از همه کودکان هوادار سازمان مجاهدین خلق. مسعود رجوی در حقیقت یک ارتش چند هزار نفری از کودکان سرباز به راه انداخته بود که نه آموزش نظامی مناسب دیده بودند، نه جا و مکان مناسب برای پنهان شدن داشتند و نه این که هیچ تصویری از چگونگی ادامه جنگ شهری در ذهن کودکانه آن ها می گنجید.

آنچه مسلم است، صرف نظر از این که سازمان مجاهدین خلق اسلحه به دست کودکان می داده یا نه، از آن ها به عنوان سرباز استفاده کرده است. تفاوتی ندارد اگر این کودکان به مرتب کردن کاغذها و نشریه ها در خانه های تیمی مشغول بوده اند و یا واقعاً اسلحه به دست گرفته و به سوی دشمن شلیک کرده اند. "کودک سرباز" به هر فردی اطلاق می شود که سن او زیر ۱۸ سال باشد و در هرگونه نیروی نظامی یا گروه مسلح در هر ظرفیتی از جمله آشپزی، تدارکات، باربری، پیام رسانی، شرکت کند. این تعریف دخترانی را که به منظور جنسی و ازدواج اجباری به کار گرفته می شوند در برمی گیرد.

بنابراین، تعریف کودک سربازی تنها شامل کودکی که اسلحه به دست می گیرد نمی شود. اما سازمان مجاهدین خلق در ادامه حیاتش، عملاً اسلحه در دست کودکان زیر ۱۸ سال گذاشت و آن ها را در عملیات نظامی شرکت داد.

انجمن نجات فارس



به اصطلاح "کانون های شورشی" فرقه تروریستی رجوی





کانون های شورشی

عناصر فریب خورده در فضای مجازی

قسمت دوم

"کانون های شورشی" عنوانی است که مجاهدین خلق به نوجوانان و جوانان فریب خورده در فضای مجازی می دهند. به عبارت دقیق تر سرپل های مجاهدین خلق در آلبانی هر روز ساعت های متوالی را در فضای مجازی و شبکه های اجتماعی با پوشش های متنوع در حال تور پهن کردن و فریب کاربران نوجوانان و جوانان شبکه های اجتماعی در ایران هستند تا با تحریک از طریق مسائل مالی، قومیتی، اطلاعات غلط سیاسی و اجتماعی و ... آن ها را برای همکاری با فرقه رجوی مجاب سازند.

مهم ترین اقدامات کانون های شورشی:

- به دست گرفتن عکس مسعود و مریم رجوی در یک کوچه و خیابان خلوت یا نوشتن یک شعار بر یک دیوار متروک در منطقه ای بدون رفت و آمد توسط نوجوانان و جوانان فریب خورده که فیلم یا عکس این اقدام از طریق شبکه های اجتماعی به سرپل های مجاهدین خلق در آلبانی رسیده و به عنوان اقدامات هواداران فرقه رجوی در ایران در رسانه های این گروه منتشر می شود.

- در مواردی محدود و اندک، اتفاقاتی در راستای تخریب اموال عمومی نیز از فریب خورده های مجاهدین خلق سر می زند که آن ها هم محدود به آتش زدن یک تابلو، یا یک بنر بوده و اساساً ناچیزتر از آن است که در دسته بندی اقدامات خرابکارانه محلی برای اعتنای جدی داشته باشد.

- بعد از هر اتفاق یا نا آرامی در ایران سرکردگان این فرقه به سرعت عناصر فریب خورده خود را تحت عنوان کانون های شورشی مجاب می کنند که از حوادث عکس و فیلم تهیه کرده و به حاشیه آن نیز شعارهایی از سرکردگان این فرقه الصاق کنند. این در واقع همان سناریویی است که باعث می شود مجاهدین در نهایت خود را به عنوان عامل راه اندازی اغتشاش و ناآرامی معرفی کنند!

هدف از کانون های شورشی:

- درواقع مجاهدین خلق از قبال کانون های شورشی صرفاً یک شوی تبلیغاتی راه انداخته و در حال ارائه گزارش به حامیان خود هستند تا نشان دهند در ایران هوادار و قدرت عملیاتی دارند.
- کانون های شورشی ابزاری است که به این فرقه کمک می کند، هر اتفاقی در ایران را به جیب خود بریزد.



نوجوانانی که ناخواسته حیات فرقه رجوی را تمدید می کنند.

نتیجه:

- در دهه های اخیر بارها ثابت شده مجاهدین هیچ توانی برای اقدام عملیاتی در ایران را نداشته و هیچ گاه امکان آغاز یک حرکت اعتراضی را دارا نبوده اند.
- آنچه همواره از این گروه دیده شده، موج سواری بر روی شکاف هاست که البته در این حوزه هم هیچ گاهی توانی برای هدایت یا استمرار اعتراضات از این فرقه تروریستی دیده نشده است.
- این فرقه تروریستی در ادعاهایش دروغ می گوید. مطرح شدن نام آن ها در میدان اغتشاشات همواره باعث برانگیز مردم و پا پس کشیدن از هر اعتراضی ولو به حق می شود. معترضین حاضر نیستند نامشان در کنار نام این فرقه تروریستی با آن همه سابقه جنایت و آدمکشی قرار گیرد.
- بر گرفته از حقیقت فرقه - پایگاه تخصصی جریان شناسی فرقه رجوی



مهندس ابراهیم خداینده می گوید:



برنامه گسترده ای که فرقه رجوی در آخرین برنامه های خود به اجرا گذاشته، تبلیغ روی کانون های شورشی است که اساساً با استفاده از فضای مجازی پیش برده می شود. اعضای سازمان با اکانت های متعدد، خصوصاً در اینستاگرام، سعی می کنند تا فالوئر زیادی جذب کنند که چندان کار سختی هم نیست. مثلاً اکانت هایی را فالو می کنند و بعد آنان فالو بک می دهند و سپس بعد از گذشت مدتی آنان را آنفالو می کنند ولی تعداد بالای فالوئرهای خودشان باقی می ماند.

عمدتاً در اکانت های خود از تصاویر دختران جوان استفاده می کنند و سعی می نمایند طرح دوستی و مراوده با دیگران بریزند. در این ارتباطات تلاش می کنند تا نقاط ضعف طرف مقابل را شناسایی کنند. افراد سازمان در این خصوص کاملاً تعلیم دیده و ماهر هستند و خط و خطوط در خصوص هر برخورد را از مسئولین بالاتر می گیرند. سعی می کنند که ارتباط از سطح لایک و کامنت به سطح دایرکت ارتقا یابد و پیام می دهند و منتظر پاسخ می مانند. این گروه از افراد که به سطح دایرکت ارتقا یافته اند (یعنی پاسخ پیام مستقیم را داده اند) را به مسئولین بالاتر می سپارند، البته کاربر مربوطه در داخل کشور در تمام مدت تصور می کند که با یک دختر جوان در ارتباط است.

مثلاً متوجه می شوند که طرف مقابل بیکار است و از این بابت رنج می برد. با او همدردی می کنند و در او این حس را به وجود می آورند که علت اصلی بیکاری در ایران، نظام جمهوری اسلامی است و این تصور را تولید می کنند که گویا در هیچ جای دنیا بیکاری وجود ندارد و قبل از انقلاب هم در ایران هرگز وجود نداشته است. فرد را به تدریج نسبت به نظام بدبین و متنفر و منزجر می کنند و این احساس را به کشاندن فرد به جاسوسی و اجرای عملیات خرابکارانه تبدیل می نمایند.

ممکن است از ۱۰۰۰ نفر که در ارتباط قرار می گیرند تنها یک نفر به مرحله آخر برسد و دست به عملیات به قول خودشان «غیر رودررو» بزند و عکس گرفته و برایشان بفرستد که همین برایشان کافی است که به اربابانشان به عنوان عملکرد کانون های شورشی نشان دهند و بگویند "ما هنوز هستیم". همین قدر که بذر نفرت از نظام را پراکنده کنند و ایران را جهنم و باقی دنیا را بهشت نشان دهند و فرد را به این باور برسانند که منشأ تمامی مشکلات مردم در ایران نظام جمهوری اسلامی است، از نظر خودشان برنده هستند و نظر آمریکا تأمین شده است.

یا مثلاً متوجه می شوند که فرد مربوطه زنی است که مورد آزار شوهرش قرار گرفته است. طوری تصویرسازی می کنند که انگار تمامی زنان عالم در آسایش و رفاه به سر برده و مسلط بر شوهرانشان هستند و فقط کل زنان ایرانی در رنج و تحت سلطه ظالمانه شوهران زندگی می کنند و سپس فرد را به کارهایی مانند جمع آوری اطلاعات و جاسوسی وادار می کنند.

برگرفته از خبرگزاری فارس



چرخه خشم و نفرت: چطور در تله‌ی افراطی‌ها نیفتیم.

بیابید جامعه را مثل دریاچه‌ای تصور کنیم. عده‌ای از همه طرف دارند توی دریاچه سنگ می اندازند، هر اندازه که زورشان برسد. هر سنگی که توی آب می افتد صدایی می دهد و حفره‌ای ایجاد می کند و وضعیت مولکول‌های آب در آن نقطه را به هم می زند. مولکول‌های کناری چاره‌ای جز واکنش نشان دادن ندارند. آن‌ها هم بالا و پایین می شوند. این حرکت همین‌طور تکثیر می شود و یک موج تشکیل می شود. بعد از مدتی موج متوقف می شود.

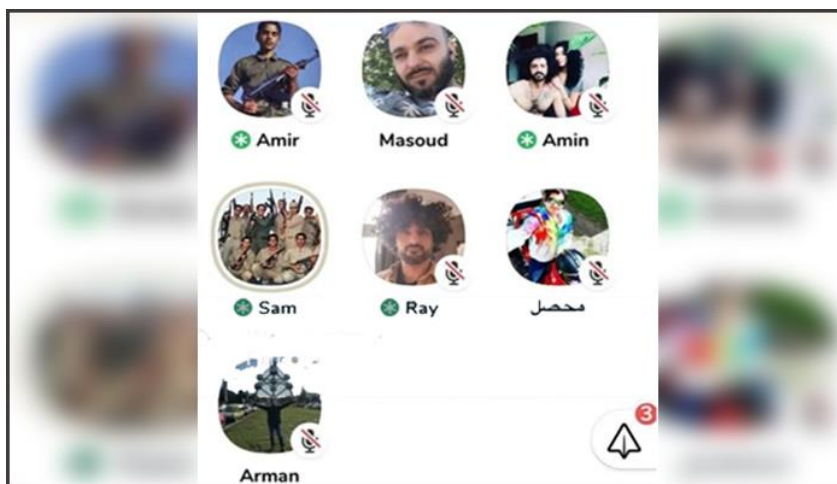
حالا فرض کنید چند نفر از همه طرف مدام سنگ‌های درشت داخل دریاچه بیندازند. موج‌ها مدام با یکدیگر برخورد و هم را خنثی می کنند و تمام سطح آب آشفته می شود. مولکول‌ها مخصوصاً در سطح به شدت دچار هیجان شده اند و دیگر وضع عادی ندارند. هر لحظه از یک یا چند طرف کسی آن‌ها را هل می دهد و در کشاکش موج‌ها کنترلی از خود ندارند. عقلانیت از دریاچه سلب شده است. این وضعیت آرمان افراطی‌هاست و این سنگ‌اندازها همان عناصر افراطی جامعه هستند. شاید این افراد در جامعه حضور فیزیکی داشته باشند و شاید از آن سوی مرزها با اینترنت وارد جامعه شوند (فرقی نمی کند).

... کسی که قصد تغییر مثبت داشته باشد روی حیطة و مشکل اصلی تمرکز می کند، اما کسی که قصدش آشوب است هیچ مرزی نمی شناسد و برایش اهمیتی هم ندارد. افراطی‌ها در همه چیز و کار همه کس دخالت می کنند و وارد جزیی‌ترین و بی ربط‌ترین دعوای می شوند، چون برای آن‌ها رسیدن به هدف (بر هم زدن نظم موجود) استفاده از هر وسیله و مسیری را توجیه می کند.

افراطی‌های مخالف و برانداز، برخلاف آنچه به نظر می رسد خیلی هم عاقبت طلبند و همیشه یا بیرون گود می ایستند یا پشت صف. آن‌ها برای جان خود ارزش قائلند و به درستی می گویند نباید خونشان پایمال شود. اما اگر پای جان دیگران در میان باشد حاضرند به خاطر «آرمانشان» با نابودی زندگی، معیشت یا جان مردم کنار بیایند. از آن طرف، اگر هم طرفدار قدرت باشند که دیگر نور علی نور است.

برگفته از وبلاگ علی نورانی (خبرنگار و مترجم)

به کوشش عاطفه نادعلیان



روایت کودک سربازان سابق در سازمان مجاهدین خلق به زبان خودشان

کلاب هاوس ۱۱ دسامبر ۲۰۲۱

گفتگویی پنج ساعته در کلاب هاوس با شرکت تعدادی از کسانی که در سنین زیر ۱۸ سال وارد سازمان مجاهدین خلق شده و مغایر با قوانین بین المللی در آموزش و عملیات و دیگر امور نظامی به کار گرفته شده اند و اکنون جدا شده و آزاد می باشند، صورت پذیرفت که عیناً در پروفایل یکی از آنان به نام امیر یغمایی در یوتیوب درج شده است.

<https://www.youtube.com/watch?v=۳KDUCZLmJVg&t=۰۰۰s>

این صحبت ها عیناً در ۱۰۳ صفحه پیاده شده است که سند تکان دهنده گویایی بر یکی از بسیار جنایات اعمال شده از جانب فرقه رجوی علیه اعضای خود می باشد که قطعاً اقدامات قضایی بین المللی را می طلبد. این افراد به زبان و صدای خود شهادت می دهند که در سنین کم و با فریب و به بهانه دیدار با خانواده به عراق برده شده و سپس اجباراً در امور نظامی به کار گرفته شده اند. البته برخی با نام مستعار وارد شده و هویت اصلی خود را از ترس تهدیدات فرقه رجوی معلوم نکرده اند.

مطلب زیر خلاصه برداشتی از گفتگوهای مربوطه می باشد:

سازمان مجاهدین خلق برای انکار حقیقت فرستادن کودکان زیر سن به عراق در سایت های خود و در کلاب هاوس، به طور مضحکی وجود این کودک سربازان را انکار کرده و می گوید که هیچ کودکی زیر سن قانونی را به ارتش آزادیبخش نفرستاده است و آن ها فقط برای دیدار خانواده خود به عراق رفتند و در آنجا هیچ آموزش نظامی ندیدند. معلوم است که سازمان مجاهدین از باز شدن این کلاف و عواقب آن در دادگاه های آینده به اتهام نقض حقوق کودکان به شدت می ترسد.

در عکس العمل به این دروغ آشکار تعداد زیادی از کودک سربازان سابق که توسط سازمان در اواخر دهه ی نود و ابتدای قرن بیستم با فریب و مغزشویی به عراق فرستاده شدند در این برنامه شرکت کردند و حقیقت سرگذشت خود را به زبان خود بیان نمودند.



سازمان مجاهدین خلق علاوه بر آن کودک سربازانی که از خارج به عراق فرستاد؛ در حین جنگ خلیج فارس کودکانی که از سن ۱۴ سال به بالا بودند را به طور سیستماتیک و بدون دادن حق انتخاب آزاد، در عراق و کمپ اشرف نگه داشت و آن ها را به عضویت سازمان درآورد. این کودکان که تعداد آن ها بسیار بود و هیچ کدام به سن ۱۸ سال نرسیده بودند، حتی مثل آن دسته کودکان زیر ۱۴ سال، امکان تجربه یک زندگی نسبتاً عادی را در خارج از این دستگاه توتالیتیر نداشتند و بی وقفه در این سیستم ادغام شده و در خدمت رجوی، فعالیت خود را ادامه دادند.

موضوع به کارگیری کودکان در سازمان مجاهدین خلق و سوءاستفاده های مختلف از آنان به صراحت توسط تعدادی از خود این کودکان که اینک افرادی مستقل هستند و زندگی آزادی دارند بیان می شود و بی پرده از حقوق تضییع شده خودشان و تعدی هایی که به آنان شده سخن می گویند و از هرگونه دروغ و کتمان در این موضوع برآشفته می شوند چرا که سال ها بر آنان جفا شده و نه کودکی کرده اند و نه نوجوانی و از تمام مهر و عطوفت خانوادگی محروم بوده اند. روح و جسم لطیف آنان مورد تعدی سران فرقه رجوی قرار گرفته و ناجوانمردانه سال ها در جهت اهداف شوم سازمانی تروریستی و ضد بشری به خدمت گرفته شده اند و هیچ فریاد رسی هم نداشته اند و حتی پدر و مادر هم که حامیان جان نثار فرزند هستند هم از آنان حمایت نکرده و در برابر هر جفایی که بر فرزند شده سکوت کرده اند یعنی این پدر و مادرها برخلاف طبیعت بشری شان از فرزند و پاره تن خود دفاع نکرده اند یا در واقع نتوانسته اند دفاع کنند چرا که خودشان برده وار در خدمت سازمان بوده اند و تمام احساس و شعور خود را فدای رهبر فرقه نموده بودند و همچون ربات برنامه های دیکته شده را اجرا می کردند. ربات از ابتدا برایش احساس پدر بودن یا مادر بودن تعریف نشده است ولی این والدین احساس و عشق در خلقتشان وجود داشته است لیکن در پروسه های فرقه ای سلب هویت فردی و تخریب شخصیت، تمام احساسات شان سرکوب شده و توان بروز آن را ندارند.

کودک سرباز، طبق تعریف سازمان ملل متحد فردی است که زیر سن ۱۸ سال می باشد و به یک نیرو یا گروه نظامی ملحق شده و به نحوی مورد استفاده قرار گرفته است. این دختران و پسران در زمینه های مختلف، از جمله جنگیدن، آشپزی، نگهبانی، جاسوسی یا ابزار جنسی مورد استفاده قرار گرفته می شوند.

صرف نظر از نحوه استخدام کودکان و نقش آن ها، کودکان سربازان، قربانیانی هستند که مشارکت آن ها در درگیری ها، پیامدهای جدی برای دفاع جسمی و عاطفی آن ها دارد. آن ها معمولاً مورد آزار و اذیت قرار می گیرند و بیشتر آن ها شاهد مرگ، قتل و خشونت هستند. بسیاری مجبور به ارتکاب اعمال خشونت آمیز می شوند و برخی از عواقب روانی بلند مدت جدی رنج می برند. ادغام مجدد این کودکان، در زندگی غیرنظامی بخش اساسی کار برای کمک به سربازان کودک برای بازسازی زندگی خود است.

این کودکان سابق از انکارهای سازمان در مورد این موضوعات، به خشم آمده و به افشاگری پرداخته اند و از کودک سربازان بسیاری نام می برند و عکس جمعی بچه ها را دارند و می گویند که وقتی سازمان این جفاها را منکر می شود و مدعی است که کودک سرباز نداشته به این معنی است که زندگی این کودکان سابق و سرنوشتشان را انکار می کند و این کودکان سابق الان در زندگی به جایی رسیده اند که می خواهند دهان باز کنند و حقایق را بیان نمایند که برایشان یک نوع تراپی (درمان) است.



این کودکان سابق باید در بچگی بزرگ می شدند، رشد می کردند و از تحصیلات معمول برخوردار می شدند که این حق از آنان همچون سایر حقوق سلب شد و الآن مشغول جبران آن محرومیت ها و کسب آن تحصیلات هستند و هنوز درگیر آثار مخرب روحی و روانی گذشته شان می باشند و نتوانسته اند در زندگی ثبات بگیرند.

این کودکان سابق می گویند که تحت آموزش های سخت نظامی قرار گرفته اند و اختیار نداشته اند که در مأموریت های نظامی شرکت نکنند و بارها شاهد کشته شدن کودکانی بوده اند که در عملیات نظامی به کار گرفته می شدند. فرماندهان سازمان از میدان می گریختند و بچه های جوان را با مقوا به عنوان سپر جلوی گلوله می فرستادند و در نهایت از جسد این جوانان عکس می گرفتند و به نمایش می گذاشتند و برای تبلیغاتشان استفاده می کردند. کودک سربازی در سازمان چیزی نبود که مختص عراق باشد، گوهر ادب آواز دختر نوجوانی بود که تشکیلات سازمان مجاهدین خلق در داخل کشور او را موظف کرد در شیراز به خود بمب ببندد و عملیات انتحاری تروریستی انجام دهد.

کودکان سابق حرفشان این است که هیچ کسی نمی تواند این حق را از آن ها بگیرد که نتوانند حقایق زندگی خود و آنچه که بر آن ها گذشته را بیان کنند و هیچ کس به خصوص کسانی که در اشرف و عراق نبوده اند حق ندارند که از جانب آن ها و امثال شان سخن بگویند و به آن ها توهین کنند که چرا از سازمان بریده اند، کسانی که اصلاً وارد گود نبوده اند حق ندارند که جدا شده ها را قضاوت کنند و مانع بیان حقایق شوند. هیچ جریان سیاسی ایرانی چک سفید ندارد که تحت عنوان مبارزه با حکومت ایران، نقض قوانین و حقوق افراد را مرتکب شود و هر عملی که می خواهد انجام دهد و انتظار داشته باشد که کسی صدایش درنیاید. اگر در راستای مبارزه با رژیم ایران بیان حقایق و وقایع بد است عمل سران سازمان صد چندان بدتر است و باید از عملکرد خودشان انتقاد کنند و تبری بجویند.

کودکان سابق حق خود می دانند که واقعیات را بیان و آنچه که بر آن ها گذشته را روایت کنند و دادخواهی نمایند. این مختصر روایت ها تعجب عده زیادی را برانگیخته و موج تنفیری علیه فرقه رجوی به راه افتاده و سازمان در مقابله با این موج، به راویان مارک می زند که وابسته به رژیم ایران هستند، در حالی که کودکان سابق این سختی ها را با گوشت و پوست و تک تک سلول هایشان لمس کرده اند. عده ای از کودکان سابق نمی خواهند که در این مورد صحبتی کنند و می گویند که این دفتر از زندگی ما گذشته است و ما این دفتر را بستیم و الآن مشغول زندگی خودمان هستیم.

افراد آگاهی وارد این بحث ها شده و از این کودکان سابق و افراد جدا شده اعلام حمایت کرده اند و آنان را بابت بیان حقایق تحسین نموده اند و از جدا شده هایی که به دلیل ترس از بیان حقایق سر باز می زنند خواسته اند که ترس را کنار بگذارند و در این مسیر با دیگران همقدم شوند. چرا که سازمان مجاهدین خلق تجربه و حقیقت تلخی از تاریخ معاصر ایران است و باید حقایق بازگو شود و همه آن داده هایی که در ذهن شان است را بی پروا بیرون بریزند. در واقع بیان وقایعی که بر این کودکان سابق گذشته ادامه دادخواهی است نه از یک فرد یا سازمان بلکه دادخواهی مردم ما از یک ایدئولوژی ضد بشری است که البته کودک سربازی جزئی از اندیشه قتل عام جوان های ایران بود که از عملیات تروریستی و جنگ ایران و عراق شروع شد تا درون سازمان و در پادگان اشرف هم ادامه داشته است.

عاطفه نادعلیان

فرقه رجوی از ترور تا قاچاق انسان، اسلحه و مواد مخدر

از این دست اخبار نقض قانون در طول مدت حضور عوامل فرقه رجوی در آلبانی، فرانسه و سایر نقاط اروپا زیاد به چشم می خورد، و این موضوع جدی و مهم حکایت از ظلمی دارد که بر اعضای گرفتار از سوی سران فرقه بی آن که متوجه واقعیت شوند اعمال می شود.

جامعه جهانی، نهاد های حقوق بشری، پلیس بین الملل، نخست وزیری آلبانی و به طور خاص سازمان ملل متحد باید برای نجات اعضای گرفتار که در چنبره اختاپوس رجوی برای قاچاق انسان، اسلحه و مواد مخدر درگیر شده اند تمهیداتی جدی فراهم نمایند.

در صورت عدم برخورد قاطع و قانونی با سران فرقه رجوی، جان اعضای گرفتار که به دلیل مغزشویی مفرط ناخواسته در این فرجام گرفتار شده اند در خطر خواهد بود.

انجمن نجات مرکز زنجان

ساختار و ماهیت فرقه رجوی، برخلاف شعارها و ادعاهای سران آن، برگرفته از سلسله پیوندهای غیر اصولی چندین مجموعه ایدئولوژیکی و نظریه های نامتجانس بوده و براساس منطق سود جویانه رهبر فرقه در هر مقطعی که منافع شخصی سران تامین شود بلافاصله تغییر روش داده و جهت فلش به سمتی هدایت می شود که منافع شخصی رجوی ها را تامین کند و این گونه به بقای ننگین خود ادامه می دهند.

در دورانی که فرقه رجوی در عراق حضور داشت، از طلوع خورشید تا پاسی از شب، اعضای گرفتار را ضمن مغزشویی با آموزش های به ظاهر ایدئولوژیکی مجبور به ترور و ترویج خشونت می کردند. پس از اخراج از عراق و قطع شدن دست رجوی از امکانات و منابع مالی صدام حسین و حضور در آلبانی، با ادامه روند مغزشویی، ضمن بهره کشی از اعضا، آن ها را مجبور به قاچاق انسان، اسلحه و مواد مخدر می کنند.

جنایت و سنگدلی رجوی را نمی بخشیم.



علیرضا یوسفی گیلکجانی پدر محمد تقی یوسفی هستم و در دوران سالمندی به شدت به فرزندم نیازمندم.

پسرم ۳۵ سال پیش به عنوان مدافع وطن در جنگ ایران و عراق به اسارت صدام در آمد. بعد از تحمل ۵ سال اسارت، در مقطع تبادل اسیران، در کمال ناپاوری به کشور بازگردانده نشد. مادرش از شدت غم و غصه دق کرد و پدرود حیات گفت. بعد از سرنگونی صدام خبردار شدیم که در اثر یک معامله ضد انسانی ما بین صدام و رجوی، فرزندم تحویل رجوی ها شده است. به رغم چند بار مسافرت من به عراق، متأسفانه به واسطه کارشکنی مسئولان مجاهدین نتوانستم فرزندم را ملاقات کنم. اینک حاضرم با جدادگانی که علیه رجوی اقامه دعوی کردند، در دادگاه بین المللی لاهه شرکت نمایم و ظلم و جنایت رجوی علیه اسیران و خانواده های آنان را گواهی دهم زیرا که خودم یکی از قربانیان فرقه رجوی هستم.

استان گیلان



"راه و رسم" رجوی ها

- ازدواج در فرقه تروریستی رجوی برای اعضا ممنوع می باشد. رجوی خانواده را «کانون فساد» می داند و به همین دلیل تشکیل خانواده را ممنوع کرده است.
- سرکوب غرایز و عواطف اعضا با ممنوع کردن ازدواج
- جداکردن کودکان خردسال و نوجوان از پدران و مادران شان و سپردن آن ها به دست دیگران، به طوری که بسیاری از این کودکان دچار مشکلات مختلف شده اند.
- پدر یا مادر این بچه ها که عضو فرقه بودند از تماس با فرزندان شان ممنوع شدند. رجوی ها حتی آن ها را از فکر کردن به فرزندان شان نیز منع کردند.
- کشتن عاطفه و اعلام این که عاطفه به یکدگر یک عنصر بورژوازی است و هر عضو فرقه فقط باید نسبت به رجوی و مریم قجر عاطفه داشته باشد.
- ممنوع کردن ارتباط با جهان خارج از فرقه برای اعضا و محصور نگه داشتن آن ها برای سالیان در یک مقر بسته و محدود.
- ممنوع کردن دسترسی اعضا به وسایل ارتباطی و ارتباط جمعی همچون تلویزیون، رادیو، اینترنت و ...
- رفتار برده وار با اعضای فرقه با اعلام این که خون اعضا متعلق به رجوی است (یعنی او تعیین می کند که اعضا چطور کشته شوند.) و نفس اعضا متعلق به مریم قجر است (یعنی او تعیین می کند که اعضا چه کاری بکنند).
- ممنوع کردن استفاده از وسایل ساده بهداشتی و آرایشی همچون ادکلن در این فرقه ممنوع است.
- بیگاری کشیدن از زنان در زیر آفتاب داغ عراق به منظور این که چهره آن ها تخریب شده و به خیال رجوی ها دیگر تأثیری در جنس مخالف نداشته باشد.
- خرد کردن شخصیت اعضا با مجبور کردن آنان به شرکت در نشست های مختلف تفتیش عقاید همچون «عملیات جاری»، «دیگ» و ... که در آن ها هر فرد باید روزانه از خودش ده ها انتقاد می نوشت و مورد تف و لعنت بقیه شرکت کنندگان در نشست قرار می گرفت.
- مجبور کردن اعضا به ماندن در فرقه با ابلاغیه رجوی موسوم به «خروج ممنوع» و تابو کردن درخواست جدایی از فرقه



- خرد کردن شخصیت اعضا با مجبور کردن آنان به شرکت در نشست های ضد اخلاقی با نام «غسل هفتگی» که اعضا در آن مجبور بودند فاکت های جیم (فاکت های مسائل جنسی) را در برابر دیگران بازگو کرده و بخوانند و سپس به اتهام داشتن مشکل جنسی مورد توهین و تحقیر بقیه قرار بگیرند تا شخصیت همه خرد شود.

- بیگاری کشیدن های مستمر از اعضا با کارهای بیهوده و یا تکراری تنها با هدف پر کردن وقت اعضا که نتوانند فرصت فکر کردن داشته باشند.

- مجبور کردن اعضا به این که درباره دیگر اعضا جاسوسی کنند با یک ابلاغیه رجوی موسوم به «سی هفتاد». بر اساس این ابلاغیه هر عضو مجبور بود نه تنها روزانه ده ها فاکت انتقادی از خودش بنویسد بلکه این فاکت ها سی درصد کار او در این رابطه محسوب می شد و می بایست هفتاد درصد ذهنش معطوف به جاسوسی از دیگر اعضای فرقه بوده و درباره آن ها گزارش بدهد.

- به رسمیت نشناختن بیماری اعضا با ابلاغیه رجوی موسوم به «مجاهد بیمار» نداریم. همچنین محرومیت اعضا از دسترسی آزادانه به پزشک و در نتیجه آزار و شکنجه اعضا که در بسیاری موارد به مرگ منجر شد.

- هیچ عضوی در فرقه حق انتخاب نوع و رنگ لباس خود را ندارد. در واقع هیچ حقی ندارد. اعم از این که چه بپوشند، چه بخورند، چه کار کنند، با کی صحبت کنند و .. در این فرقه همه چیز توسط سران فرقه تعیین می شود و اعضا مثل ربات تنها موظف به اجرا هستند.

- سرکوب، توهین و تحقیر اعضا در نشست های موسوم به «طعمه» و متهم کردن تمام اعضا به این که «طعمه وزارت اطلاعات ایران هستند.» و باید جواب پس بدهند.

- ممنوع کردن صحبت و ارتباط دوستانه بین اعضا با این قانون رجوی که گفته بود «محفل شعبه سپاه پاسداران است». تعریف رجوی از محفل این بود که هر حرفی که اعضا می زنند باید آن چیزی باشد که تشکیلات به آن ها می گوید. در نتیجه هرگاه دو عضو بیشتر از یک بار با هم ناهار یا شام می خوردند و یا این که هر عضو با نفراتی که در گروه او نیستند صحبت می کرد، متهم به ایجاد محفل و شعبه سپاه پاسداران شده و مورد برخورد شدید تشکیلاتی قرار می گرفتند.

- فشار سنگین به اعضا در حدی که تعداد زیادی از آنان خودکشی کردند.

- فرستادن اعضای مخالف و منتقد به زندان های عراق همچون ابوغریب

- ممنوع اعلام نمودن فکر کردن اعضا با اعلام رسمی مریم قجر که گفته بود "به فرماندهانتان گفتم آنقدر از شما کار بکشند که شب مثل جنازه بیافتید و نتوانید فکر کنید. چرا که افکار شما ضد انقلابی است." (منظورش ضد انقلاب طلاق رجوی بود.)

- ممنوع کردن ملاقات خانواده ها و یا تماس آن ها با فرزندان شان که در این فرقه گرفتار هستند.

- پرتاب سنگ و میله هایی که نوک آن ها تیز شده بود به سمت خانواده هایی که جهت انجام ملاقات با فرزندان شان به جلوی درب قرارگاه اشرف رفته بودند.
- وادار نمودن اعضا به توهین کردن به خانواده هایی که برای انجام ملاقات به درب اشرف می رفتند. رجوی شخصاً به اعضا گفته بود که به این خانواده ها «خانواده الدنگ» بگویند.
- انجام ترور، بمب گذاری و کشتار کور در ایران
- کشتار مرزبانان ایرانی در نوار مرزی ایران و عراق در حالی که آنان در جنگ با دشمن متجاوز بودند، همچنین به اسارت گرفتن تعدادی از آنان
- جاسوسی علیه نیروهای ایرانی در جنگ عراق علیه ایران که سبب لو رفتن برخی عملیات های دفاعی و تهاجمی ایران گردید که منجر به شهادت یا جراحت و اسیر شدن تعدادی از نیروهای ایرانی شد.
- جاسوسی علیه توان هسته ای ایران با هدف دادن بهانه به جنگ طلبان برای حمله به ایران
- درخواست از مقامات آمریکایی برای افزایش بیش از پیش تحریم علیه مردم ایران حتی در شرایط همه گیری کرونا و شرکت در شکنجه و آزار بیمارانی که به خاطر تحریم، از دارو محروم شدند.
- کشتار اکراد و شیعیان عراق در هنگام قیام آن ها علیه صدام
- توهین به هر منتقد و مخالفی که به هر دلیل انتقادی به رجوی داشته باشد با انواع دروغ های بی پایه و اساس و پایبندی به این شعار که «هر کس با ما نیست بر ماست.»
- آزار و اذیت جدانشدگان و تلاش برای عدم موفقیت آن ها در زندگی در آلبانی
- و ده ها و صدها مورد دیگر که می توان به این موارد اضافه نمود تنها بخشی از واقعیت وجودی رجوی ها و مناسبات فرقه آن هاست که ثابت می کنند رجوی ها دشمن «شفقت و انسانیت» و سمبل «شقاوت و شیطان صفتی» هستند.

ایرج صالحی





اعتماد به نفس و قدرت بیان

اعتماد به نفس، پیرو می آورد و پیرو بیشتر، اعتماد به نفس افزون تر، و هر دو دست در دست یکدیگر جذابیت و قدرت سخنرانی و قانع سازی رهبر را تقویت خواهند کرد.

بهای این اعتماد به نفس فوق العاده ی رهبر را بقیه پیروان با از دست دادن اعتماد به نفس خود باید بپردازند. اگر رهبر فرقه به طور اتفاقی یا به دلیل قدرت رهبری اش به رهبری کشوری چون آلمان یا چین برسد این تمام ملت است که باید قدرت تفکر، قضاوت، و ... خود را وانهاده و تنها به اعتماد به نفس رهبر تکیه کند و تقدیری را بپذیرد که رهبر برای آن ها رقم زده است، حتی اگر آن عاقبت به معنی مرگ میلیون ها نفر و ویران شدن کل کشور باشد.

... اعتماد به نفس با خود معجزه به بار می آورد، به خصوص اگر کار کسی کنترل فکر دیگران باشد؛ دکتر رابرت هیر در کتاب دانش سیاه می نویسد:

«یک جانی روانی می تواند یک کنسرت را برای گوش های دیگران (عمدتاً پیروان) اجرا کند. {هر مزخرفی را که بنوازد، دیگران به صورت یک قطعه ی موسیقی بزرگ و هنرمندانه خواهند شنید.}»

طبق تعریف، تمام قاتلان ذهن و فکر، افرادی با اعتماد به نفس فوق العاده هستند. - اعتماد به قدرت خود در تحمیل اندیشه ی خود به ما، اعتماد به این که همه ی انسان ها ضعف هایی دارند که می شود از آن ها به نفع خود استفاده نمود؛ آن ها با اعتماد کامل و هنر مخدوش سازی ذهن می توانند اعتماد به نفس ما را از بین ببرند. ... مردان با اعتماد به نفس، بیان شیوا، چهره ی نیکو، حرکات موزون دست و صورت و نحوه ی برخورد پر جاذبه را، هنرمندانه با یکدیگر ترکیب نموده و به ما آینده و راه و روشی را نشان می دهند که آن قدر خوب است که بعید می نماید که واقعی باشد. آن ها به این معجون، قدری کاریسمای ذاتی یا اکتسابی، ادویه ی خوش عطر صحبت از آزادی جهت پوشاندن اهرم های فشاری که به کار می برند، اضافه کرده و به این ترتیب معجون مسحور کننده ای می سازند که در دهان شیرین و در معده سمی است. قاتلان ذهن، با بیان منطقی وارد می شوند و با بحث های بی وقفه خود، نکته پرانی های خود، و وقتی که لازم باشد حتی با تهدید، هر کاری می کنند تا به نتیجه ی دلخواه خود برسند."

موفقیت و اثبات صحت افکار و پیش بینی ها، باعث تشدید اعتماد به نفس می شود. اما معکوس این گفته صحت ندارد به این معنی که شکست پیش بینی ها لزوماً باعث از بین رفتن یا کم شدن اعتماد به نفس رهبر فرقه نمی شود. چرا که منبع اصلی این اعتماد به نفس درون آن ها و منبعث از «خود» یا «اگوی» غول پیکر درونی شان است. این برعکس رهبران معمولی است که اعتماد به نفس و مشروعیت خود را از طریق موفقیت در ارائه ی راه حل ها و رهبری خویش کسب می کنند و شکست در آن ها نیز باعث تضعیف اعتماد به نفس شان می شود. به همین دلیل رهبران فرقه در صورت شکست همواره صداها بهانه در آستین دارند که چرا پیش بینی آن ها درست از آب درنیامده است. و به طرز شگفت آوری، پیروان نیز هر بار این بهانه ها را پذیرفته و دیگران را به خاطر شکست رهبری سرزنش می کنند.



وقتی شما اعتماد به نفس کافی داشته و مخاطبان معتقد به خودتان داشته باشید که هر چه بگویید برایتان با تمام وجود هورا بکشند؛ حتی اگر شما سخنران ماهری هم نباشید، سرانجام از طریق تمرین روی مخاطبان خود، این حرفه را فرا خواهید گرفت و تبدیل به یک سخنران ماهر خواهید شد. به این ترتیب رهبران فرقه یا سخنرانان ماهری هستند یا بالأخره خواهند شد به طوری که فرا می گیرند که با کلمات بزرگ خود و شوک هایی که به مخاطبان وارد می کنند هر گروه از مخاطبان را به شور و وجد درآورند.

حرف های رهبر فرقه لازم نیست که معقول به نظر بیاید یا برای مخاطبین قابل فهم باشد، برخی اوقات این که آن ها حرف رهبر را نفهمند از قضا خوب هم هست چرا که بهتر متوجه فاصله عمیق خود با رهبر می شوند. دستیاران رهبر به پیروان خواهند گفت که قرن ها برای ما طول خواهد کشید که بفهمیم رهبر چه گفته است و چه کرده است.

رهبران فرقه ها نه تنها متخصص استفاده از لغات هستند، بلکه بعضی معتقدند که صدای آن ها به مرور تغییر می کند تا بتواند حداکثر تأثیر را روی مخاطبین بگذارد.

دکتر لانگ توضیح می دهد که: "ما هم اکنون می دانیم که صدا به خودی خود قدرت آرامش بخش، آزار دهنده، تخدیر یا هیپنوتیزم دارد. برای مثال، حساب شده است که فرکانس صدای هیتلر در یک جمله معمولی در سخنرانی هایش ۲۲۸ ارتعاش در ثانیه داشت، این در حالی است که فرکانس صدای بلند عصبانی معمولی ۲۰۰ ارتعاش در ثانیه دارد." او توضیح می دهد که چگونه نازی ها از قدرت بیان و صدای هیتلر در مخدوش سازی ذهن مردم استفاده می کردند ...

کتاب: **فرقه های تروریستی و مخرب - نوعی از برده داری نوین**

نوشته: **دکتر مسعود بنی صدر**

صفحه های: ۹۵ الی ۹۷

انتخاب و تنظیم: **عاطفه نادعلیان**





خانواده بزرگ نجات و تحولات سال ۱۴۰۰

با تبریک به مناسبت فرارسیدن نوروز و سال نوی هجری شمسی خدمت خانواده بزرگ نجات و با آرزوی سالی مملو از موفقیت و بهروزی برای همگان و خصوصاً رهایی عزیزان گرفتار در فرقه رجوی، مهم ترین تحولات سال ۱۴۰۰ را تا جایی که به خانواده های چشم انتظار مربوط می شود مرور می نماییم.

نامه های خانواده ها به دادگاه کیفری بین المللی در لاهه



مقدمه: در روزهای پایانی سال ۱۳۹۹، پیروی اقدامات حقوقی و قضایی و ثبت شکایت تعدادی از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق در شعبه ۵۵ مجتمع قضایی شهید بهشتی، دادگاه بین المللی تهران در روزهای ۱۷ و ۱۸ اسفند برگزار گردید و رأی دادگاه در ۲۶ اسفند صادر شد.

این رأی در تاریخ ۲۶ اردیبهشت ۱۴۰۰ قطعیت یافت و متعاقباً کلیه مدارک مربوط همراه با ترجمه رسمی در روز دوشنبه ۵ ژوئیه ۲۰۲۱ توسط اعضای سابق مجاهدین خلق آقای علی اکبر راستگو مقیم

آلمان و همچنین آقایان غفور فتاحیان و عیسی آزاده مقیم فرانسه، تحویل دبیرخانه دادگاه بین المللی در لاهه جهت ملاحظه و اقدام آقای کریم خان دادستان دیوان گردید.

ارسال نامه: متعاقباً طی ماه های بعد بسیاری از خانواده های چشم انتظار و جدانشدگان از فرقه رجوی در داخل و خارج از کشور با ارسال نامه های جداگانه ای همراه با مستندات به دادستان دیوان کیفری بین المللی از وی خواستند تا در روند رسیدگی به این موضوع تسریع به عمل آید. در این رابطه صدها نامه ارسال شد که در مواردی پاسخ هایی از جانب دفتر دادستانی دریافت گردید که اطمینان داده شده بود که دیوان قطعاً در چهارچوب صلاحیت های خود بررسی و تحقیق و عمل خواهد کرد.

طومارها: در خرداد ماه ۱۴۰۰ طوماری در سایت بین المللی change.org جهت حمایت از شکایت اعضای سابق علیه سران سازمان مجاهدین خلق ترتیب داده شد. تعداد این امضاها در مدت کوتاهی به رقم بیش از ۴۰۰۰ رسید. همچنین طومار مشابهی در سایت نجات جهت امضا قرار داده شد که تعداد امضاها بالغ بر ۱۲۰۰۰ گردید.

نهایتاً در آبان ماه ۱۴۰۰ به ابتکار انجمن نجات، طوماری خطاب به آقای کریم اسد احمد خان دادستان دادگاه کیفری بین المللی به امضای ۱۷۱۸ تن از خانواده های چشم انتظار اعضای سازمان مجاهدین خلق مستقر در اردوگاه این سازمان در آلبانی با نام و مشخصات کامل خود و عزیزانشان رسید. در انتهای این طومار خواسته شده است:

"ما خانواده های اعضای گرفتار در سازمان مجاهدین خلق امضا کنندگان این طومار از شما در دادگاه کیفری بین المللی در لاهه می خواهیم که رهبران مجاهدین خلق را که به سوءاستفاده جنایتکارانه از پیروان خود ادامه می دهند و ابتدایی ترین حقوق آنان را در حال حاضر در خاک اروپا نقض می کنند، تحت پیگرد قانونی قرار داده و عدالت را در خصوص آنان اجرا کنید و برای نجات صدها اسیری که اکنون در اردوگاه بسته، دورافتاده و منزوی فرقه رجوی در آلبانی نگهداری می شوند اقدام نمایید."

مجاهدین خلق در انتخابات ریاست جمهوری



همچنین در روزهای پایانی سال ۱۳۹۹، به همت انجمن نجات استان یزد، سلسله سمینارهایی به صورت برخط در نهادها و شهرهای مختلف استان با شرکت مدیران و مسئولان اجرایی و با شرکت و سخنرانی مهندس ابراهیم خدابنده مدیر عامل انجمن نجات همراه با پرسش و پاسخ تحت عنوان "فعالیت های سازمان مجاهدین خلق در انتخابات آینده ریاست جمهوری و شوراها" برگزار شد.

جمع بندی و ماحصل این سمینارها در مجموعه ای کامل با عنوان "حقیقت مجاهدین خلق" با پرداختن به موضوع "تشدید فعالیت های سازمان مجاهدین خلق در فضای مجازی با توجه به انتخابات آینده ریاست جمهوری و شوراها به منظور برهم زدن امنیت روانی جامعه به نفع دشمن مردم ایران" در ۳۷ صفحه آماده شد که در تاریخ پنجشنبه ۱۹ فروردین در سایت نجات درج گردید.

این مجموعه در ۷ فصل به علاوه مقدمه و نتیجه گیری، سیر حرکت سازمان مجاهدین خلق از ابتدای شکل گیری را تشریح کرده و سپس نقش خائنانه فرقه رجوی در مرحله کنونی و شیوه های فعلی کار این سازمان را مورد بررسی قرار داد و این سؤال را مطرح نمود که "مأموریت مجاهدین خلق در انتخابات سال ۱۴۰۰ چه خواهد بود؟"

لینک به فایل پی دی اف:

[Haqiqat-MEK.pdf \(nejatngo.org\)](http://Haqiqat-MEK.pdf(nejatngo.org))

همایش سراسری انجمن نجات



اولین روز همایش سراسری انجمن نجات در روز شنبه ۱۶ مرداد ۱۴۰۰ با حضور اعضای جداشده و خانواده های اعضای گرفتار در فرقه رجوی به صورت آنلاین برگزار شد. در این همایش مهندس ابراهیم خدابنده مدیرعامل انجمن نجات در خصوص روند شکایت اعضای سابق و ارجاع حکم صادره به



دبیرخانه دادگاه کیفری بین المللی و حمایت گسترده مردم و خانواده ها از این شکایت و طومارهای به امضا رسیده صحبت کرد.

این همایش به مدت پنج روز ادامه یافت و تعداد زیادی از خانواده ها و جدانشدگان از استان های مختلف تا جایی که امکان آن وجود داشت صحبت کردند و نقطه نظرات خود را در خصوص شکایت اعضای سابق و دیگر مسائل بیان نمودند. همایش پنج روزه انجمن نجات در حالی به پایان رسید که خانواده ها و افراد جدا شده تا رهایی تمامی اسیران در بند فرقه رجوی هم پیمان شدند و حمایت خود را از شکایت افراد جدا شده اعلام نمودند.

خانواده ها با اجرای همایش پنج روزه نشان دادند که هرگز عزیزان خود را فراموش نکرده و نمی کنند. واقعاً باید به آنان خسته نباشید و خدا قوت گفت که در این مسیر ثابت قدم بوده اند و هرگز پا پس نکشیده اند. مقاومت خانواده ها در برابر فرقه رجوی برای رسیدن به خواست برحقشان جداً مثال زدنی و ستودنی است.

درخواست ارتباط و دیدار با عزیزان از نخست وزیر آلبانی



در طی سال ۱۴۰۰، همچون سال های گذشته خانواده ها، چه به صورت فردی و چه به صورت گروهی یا استانی، با ارسال صدها نامه از ادی رامنا نخست وزیر آلبانی خواستند تا ترتیب ارتباط و دیدار آنان با عزیزانشان که در اردوگاه مجاهدین خلق در آن کشور مستقر هستند را بدهند.

خانواده ها در این نامه ها با ارائه اسناد و مدارک مربوط عنوان نمودند که به عنوان یک حق مسلم انسانی خواهان ارتباط با عزیزانشان هستند، که سران سازمان مجاهدین خلق آنان را سالیان سال است از این حق محروم کرده اند.

صدور کارت شهروندی برای جدانشدگان در آلبانی



در اواخر اردیبهشت ۱۴۰۰ آقای جولیان هداچ Julian Hodaj یک مقام دولتی در وزارت کشور دولت آلبانی در خصوص پیش نویس قانون اتباع خارجی مقیم آلبانی که به تصویب هیأت وزیران رسیده و در برابر "کمیته پارلمانی آلبانی جهت ادغام در اتحادیه اروپا" قرار داده شده است گونه توضیح داد.

متعاقباً صدور کارت شناسایی بیومتریک (دارای عکس و اثر انگشت) برای خارجیانی فاقد مدارک شناسایی مقیم آلبانی در دستور کار دولت این کشور قرار گرفت و اجرای آن از اواخر مهر ۱۴۰۰ برای اعضای سازمان مجاهدین خلق نیز مقرر گردید.

این اخبار که از جانب نجات یافتگان در آلبانی در اختیار عموم قرار گرفت موجی از شادمانی و خرسندی را در میان خانواده های چشم انتظار اعضای گرفتار در فرقه رجوی به همراه داشت که برخی حتی با ارسال نامه به مقامات آلبانی مراتب قدردانی خود را ابراز نمودند.

آزادی بی قید و شرط احسان بیدی بعد از دو سال



در اواخر مهرماه سال ۱۴۰۰، آقای احسان بیدی که به سمبل مقاومت در برابر فرقه رجوی در آلبانی تبدیل شده بود بالأخره با کوشش جدانشدگان و دعای خیر خانواده ها بدون قید و شرط آزاد گردید. این دومین پیروزی بعد از اقدام به صدور مدارک شناسایی برای اعضای داخل اردوگاه فرقه رجوی در آلبانی بود که خبر آن مجدداً موجی از شادمانی و خرسندی را در میان خانواده های چشم انتظار اعضای گرفتار در فرقه رجوی به همراه داشت و این پیروزی را متعلق به همه خانواده ها و جدانشده ها دانستند.

تشکیل و ثبت "آسیلا" در آلبانی



"انجمن حمایت از ایرانیان مقیم آلبانی" (آسیلا) روز پنجشنبه ۳ آذرماه ۱۴۰۰ فعالیت خود را به طور رسمی آغاز کرد. این سومین پیروزی پیاپی به دست آمده در آلبانی بود که موجب شادی و قوت قلب



فراوان خانواده ها و نجات یافتگان در آلبانی، ایران و دیگر کشورها گردید. بلافاصله سیل تبریکات به سمت این انجمن از داخل و خارج از کشور سرازیر شد.

در اطلاعیه رسمی این انجمن عنوان گردید: "انجمن حمایت از ایرانیان مقیم آلبانی، به همت جمعی از جدا شده های فرقه رجوی، فعالیت خود را به طور رسمی آغاز نمود. این انجمن به واسطه دارا بودن هیأت مؤسس، از شرایط قانونی ثبت مؤسسه به صورت رسمی، برخوردار است تا از این پس افرادی که از فرقه رجوی جدا می شوند نگران امورات زندگی خود نباشند."

آقای حسن حیرانی سخنگوی انجمن ASILA در یک نشست خبری با حضور شخصیت های آلبانیایی که به صورت زنده از شبکه تلویزیونی SCAN Television در آلبانی پخش گردید، ضمن اعلام موجودیت این انجمن اظهار داشت: "حمایت از جدا شده های فرقه رجوی در راستای برخورداری از حقوق شهروندی، اشتغال یابی، پیگیری مشکلات اداری - حقوقی و حتی تشکیل خانواده در اساسنامه این انجمن تدوین شده است و ما تمام تلاش خود را به کار خواهیم گرفت تا افراد نجات یافته از چنگال فرقه تروریستی رجوی یک زندگی جدید و بدون دغدغه را تجربه کنند."

همایش های مشترک "آسیلا" و "نجات"



به مناسبت تاسیس "آسیلا" در آلبانی، در روز سه شنبه ۹ آذر، خانواده های تهرانی انجمن نجات با حضور خانم ثریا عبداللهی مسئول تشکل مادران انجمن نجات و آقای غلامعلی میرزایی یکی از آخرین جدا شده هایی که از آلبانی به وطن بازگشته اند، در ارتباط تصویری با آلبانی، تاسیس انجمن حمایت از ایرانیان مقیم آلبانی "آسیلا" را جشن گرفتند و به آقای حسن حیرانی و مؤسسين آسیلا تبریک گفتند. متقابلاً آقای حسن حیرانی حضور خانواده ها را پشتوانه خود و دیگر جدا شده ها در آلبانی دانست.

پس از تهران در استان های گلستان، یزد، لرستان، خوزستان، ارومیه، کردستان، زنجان و ... نیز مشابه چنین ارتباط تصویری با "آسیلا" در آلبانی بین خانواده ها و مسئولین انجمن حمایت از ایرانیان مقیم آلبانی صورت گرفت. خانواده ها جملگی از مسئولین "آسیلا" خواستند تا به هر نحو ممکن از مسئولین کشور آلبانی بخواهند تا امکان ارتباط یا دیدار با عزیزانشان در اردوگاه مجاهدین خلق فراهم گردد.



اولین سفر خانواده ها از اروپا به آلبانی بعد از تشکیل "آسیلا"



آقای محمد حسن رضایی جلفایی، دایی سید سعید فرج الله حسینی که در اردوگاه مجاهدین خلق در آلبانی گرفتار است، همراه با همسرش خانم فائزه بلالی، شهروندان ایرانی - سوئدی، به منظور دیدار با سعید حسینی در بهمن ماه سال جاری وارد آلبانی شدند.

زمانی که آقای رضایی و خانم بلالی همراه با وکیلشان به دروازه اردوگاه فرقه رجوی در آلبانی مراجعه نمودند و خواهان دیدار با سعید شدند، از جانب مسئولین اردوگاه به آنان گفته شد که سعید حسینی مایل به دیدار با بستگانش نیست. اما مسئولین اردوگاه هرگز اجازه ندادند تا سعید خود این مطلب را حضوراً به دایی و زن دایی اش بگوید.

این اولین حضور یک خانواده در آلبانی و مراجعه به اردوگاه و اقدام به شکایت است که بعد از ثبت و رسمیت یافتن انجمن حمایت از ایرانیان مقیم آلبانی (آسیلا) صورت می گیرد و تفاوت کیفی آن کاملاً محسوس است. اکنون "آسیلا" در برابر سازمان غیرقانونی مجاهدین خلق در آلبانی، حامی حقوق اعضای داخل اردوگاه برای دیدار با خانواده هایشان می باشد.

خانم بلالی و آقای رضایی در یک مصاحبه تصویری با دکتر اولسی یازچی استاد تاریخ دانشگاه در آلبانی و فعال حقوق بشر، به بازخوانی دوران جوانی سعید، خاطراتش با پسر آن ها، و همچنین به مشکلات مادر سعید در ایران برای آمدن به آلبانی و ملاقات با او پرداختند. آنان از مقامات آلبانی خواستند تا درب اردوگاه را باز کنند و به خانواده ها اجازه دهند تا با بستگان و فرزندان خود که به عنوان بردگان نوین در اردوگاه مجاهدین خلق در مانر در آلبانی محبوس هستند، ملاقات نمایند.

خانم فائزه بلالی در مصاحبه خود خطاب به مریم رجوی گفت: "فرض بگیریم این افراد زندانی تو هستند. آیا زندانی بعد از ده ها سال حق دیدار یا ارتباط با بستگان نزدیکش را ندارد؟ آیا سعید حسینی نباید یک خبر سلامتی به مادرش بدهد؟"



E.MAIL:info@nejatngo.org

WWW.NEJATNGO.ORG

صندوق پستی : ۱۴۱۴۵/۱۱۹